



## فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهِ مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهِ کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا



مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن



تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابّهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابّهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده  
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.



مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب  
44-75-165 اشخاص بدعتی و جهالت و کمزوری است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و کمزوری کفر بود و هر طرف نوشیدن شراب بود هر طرف قتل و زناکاری نمود  
میگردد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامد بودند

خارج کیست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میگویند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان  
ختم نمود حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و انوار اهل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان  
و امثالین مستحق را نامحق پسندانند و بی دینی را دین میگویند بدعت را عدالت میگویند و مسلمان را مشرک میگویند و زیارت ائمه و مناجات را بت میگویند و مسلمان را کافر میگویند و هر طرف  
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل و زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عداوت میان به مسلمانان پاک است و سرکشان  
دین هم مشهوره های نامحق پسندند و پیران خارج مشهور به اذاعت و توحید سنت و اهل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را مشرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و  
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام تأسیب را قبول ندارد و بیاید نام نسا مسلمان در قرآن و حدیث  
بدر اختیار آمده است که حرام بیاید نام نسا مسلمانان گوشت مگس و خر و پتک غیر حرام بخورد قرآن حرام ذکر است امام چهارم تأسیب ذکر کرده و آن هم آنجنان و جاسوس بریتانیا است  
و آنما دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نبود و همجنس دشمن مسلمانان نبود اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیسوک غلام حضرت غلام غازی مرو میدان و  
فیسوک حاجی جب خان مزاج و صیفت را دیدید و از این گروه همراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید گروه باطل مثل زحر بل است و علیه حق بختی است علیه باطل جسمینی  
است اگر کسی که عاقل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قائل سلاما. اگر حق نمون قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بیاید  
سر بر بند نیاید خاطر آنکه امام اعظم صاحب (روح اب) تمام هر سر بر بند نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حج عرب به سرشان بود.  
آن شخصیک حق را به اولیاء باطل باطل مازد و باطل را به اولیاء حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.























اولین و آخرین **عَلَيْكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ** است هر که باشد و هر عمل خیر که کند **عَلَيْكَ** هر دو سراسر است و هر  
 یک که خاک و دشمنیت خاک بر سر او به حصول دولت عظمی متابعت مستوف بزرگ گلی  
 و نیاید نیست تا و شوازیاید بلکه اگر زکوة مغرورانه مثلاً موثقی شود حکم ترک کل دارد و عزم  
 وصول حضرت چه مال مزکی از ضرر برآمده است پس معالجی وقع ضرر زان مال و نیاید اینج زکوة است  
 از آن اگر چه ترک گلی اولی فصل است اما ادائے زکوة هم کار آن میکنند آسمان نسبت  
 بعرض آرم فرود و رزق پس علی است پیش خاک تو در پس لازم است که بجای است و آیتان  
 احکام شرعیه باید صرف نمود و اهل شریعت را از عمل و صلح تعظیم و توقیر باید داشت و در  
 تفریح شریعت باید کوشید و اهل هوا و بخت را ذلیل و خوار باید داشت **مَنْ ذَرَفَ صَحَابَ**

تو ای محمد صحت با سلام علیک  
 من حاد صدمه است  
 علی ای نبی بر من خیر است  
 علی ای نبی که من را از غم و غم  
 از آن که آن را در قدمی از غم  
 نجات دادند و من را  
 از آن که آن را در غم  
 از آن که آن را در غم  
 از آن که آن را در غم

بِدَعَاةٍ فَقَدْ أَحَانَ عَلَى هَذِهِ الْأَسْلَافِ وَالْغَاكِرِ شَمَانِ خَدَائِي سَرَّ جَلْدُ نَدُو شَمَانِ سَوْلِ  
 عَلَيْكَ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ شَمْنٌ بَايِعُوا وَوَرُثُوا وَخَوَارِي اِيْشَانِ سَمِي بَايِعُوا  
 و بیع و بیعتت نباید داد و این بید و لسان را و مجلس خود راه نباید داد و انس نباید نمود و راه  
 شدت و غلظت را با ایشان پیش باید کرد و و ما اکن در صح امر سے با ایشان رجوع نباید نمود  
 و اگر فرضاً ضرورتی افتد در رنگ تضائے حاجت انسانی بگزه و اضطرار قصار حاجت  
 از ایشان باید نمود و آری بجناب قدس جید زنگوار شام **عَلَيْكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ**  
 میرساند نیست اگر این راه رفته نشود وصول بان جناب قدس شوار است **يَهْتَاكُ هَذِهِ**  
**كَيْفَ الْوُصُولُ إِلَى سَعَادَةٍ وَدُونَهَا ۚ قُلُّ لِلْجَبَالِ وَدُونَهُنَّ حَيَوٌ ۚ زَبَاوَهُ طَبْرًا**  
 نماید اندک پیش تو گفتم غم دل بر سیدم هر که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

سلطان از آن است که آن را  
 نیست که آن را در غم  
 نفع از آن است که آن را  
 من است که آن را در غم  
 من است که آن را در غم  
 من است که آن را در غم  
 من است که آن را در غم  
 من است که آن را در غم

بصالحه سلمه  
 الله تعالى

طیبات کلمات الشفقة  
 علی و علی آلِهِ  
 علی و علی آلِهِ  
 علی و علی آلِهِ



مکتوبات امام ربانی صدها ثانی (روح آن کتاب است که گروه که بر انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله مقبول، اشخاص جامع اکالات مثل صل است. مکتوب  
313-290-243-221-168-66 یا به حکم یک کشور مثل محمود غزنوی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و قیقت بلند دارند و درین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد  
تعب آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاست و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت سید  
طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحت در لعلمین میسر شده که اولیاء الله هستی، بهترین قرون قرن قح سحاب گفته، قیاس کنی زسمن و بعد مر که این  
بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بواسطه الزام سنت است و سنت سید لازم که حقن و از به امتیاب نهد که در حدین یک کنگ گوشت است که آن قلب  
ساک است که آن قلب دیگر است که آن اصلاح شمه نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دیگر الهی مشمول شدن بار بار الله که کسین خاطر آنکه ذکر الله فرض من قبل کل  
فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سر کله سر قم است ولایت اولیاء الله صغیر که بر این منبر ان، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام  
کالات زیاد دارد و تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تجلی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نژاد الله تعالی بارگاه تمام جاب به مثل برق سرعت یکسره طریقه تشبیه  
، صوفیه، نقاب و مباحث ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بید انخاص صورت کیر و تعارف در هر بزرگان نسبت بهین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این  
حضور تشبیه است این حضور را حضور بی مب یکسره غیر حضور چ نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند دارد باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد  
ز مثل تشبیه، تشبیه هر بواسطه با تاملک جذب و تجلیات به عورات سیده و مراد از آن بهین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از  
پیشتر طریقت بهت کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث رح  
لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث یکسره فوق دیگر نیامت اشاره به مکتوب (168-66-)

313-290-243-237-221 میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (302.292.287.285.113) علقه داکرین او یا امامه جذب و جدور قس علقه داکرین حر سلطان نظیر این مکتوبات خود را بشد که در کدام را در این است برای  
مومنین و مسلمان که در خیرت نقشیده اند که خیرت ستر است جذب و جدور قس آن به تمام اطلاق دارد و چند وقت هست در باره او یا امامه بهتر از صد سال عبادت بی ایمانی در صد سال عبادت کننده و سینه و قلب انوار  
و روح سرخشی اشفاقان فیض انوار که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب و جدور قس علقه داکرین را عمل شیطانی میکنند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است. امام (ع)

99 اسم مشهور در یک نام امام اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، سبوح الله، محمود الله، و در ایشان از امام طلب خویش را بنامد رابع به این لازم است یک مثال اول شد عالمان شیر  
دل را که از چه پوست بز ساخته میشود که عمل شیطانی است و خدا در این وقت از زمان به صدای آن جذب و جدور قس می نماند آن را عمل شیطانی میگوید و در حقیقت از خیرت نقشیده سکر است و اهل پاک  
داکرین را شیطانی میکنند از راه عاقلان و مشفقان یکایک مترین و حتی امام خیر ندارد مثال مثل دیگر مومنی و دشمنی که بر یکدیگر مشق و محبت دارد و عاقلان و تفرقه بلای این مشق محبت را در که در دنیا نمیکند و هر  
عالم که در خیرت مثل نباشد مثال بلای است و مثال مثل دیگر که یک گام امام را چنان عالم که در خیرت برای خوردن - عالم اول غذا را ناپسندید و میگوید بیخ است و عالم دوم غذا را ناپسندید و میگوید شیرین است و عالم  
سوم غذا را ناپسندید و میگوید بی گام است عالم چنانم غذا را کافلا نپسندید و میگوید صحیح است - در عالم دیگر که به از داکرین پی برده و در خیرت مثل نیست و در خیرت دارد و بنامد نظر نشان باطل و باطل است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عداوت است غیر شریعت عداوت اهل و نذرت است.

خداوند آن که عالم که نپسندید و خودشان هم مرده و میماند همین عالمان بی عمل از خارج جنت میمانند همین غیر متدین بی دین عالمان مثال طریقت انصوف و آن نم وارث است بگذرد مومنی عمل وارث  
دارد آن عالمان فعلی که در پاکستان خود را در یک تحلیس مگر مگر قتل و قتل بنامد و عمل 40 سال - میلیون دشمن را نشد نمونده و مومنین می شد او کاست آید که امام مکتوب فروش رسانید چه شده  
باید جلد و باشد حقیقت این عمل نداشت - اسلام نبود بلکه نداشت - پیوسته نداشت است پیوسته نداشت و مومنی اسلام داشته و مشهور به اخوان المسلمین بود و حقیقت اخوان المسلمین بود و قتل غیر مومنی را به حق شربت دیدن و  
نذرت و آن دشمن میگوید که در آن حد توبه توفیق از آن سلب شده از آن عالم و ناپسندی توبه اش قبول میشود آن تفرقه از اول غلت است مرکز در حقیقت - غلت مع نشد تفرقه نداشت است و عداوت بر تر از  
تفرقه نیست تفرقه حقیقتی و عقیده عملی همین است - آینه هر یک نظر قتل و قتل به هم اصلاح نیست و نهم اولان پشت زده آن قتل و قتل در نظر و نذرت و قتل - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت نمائی -  
ذوب به مری جاسوس انگلیس از بین برده آن که در گناه خارج به اساس است در سر بر همان قتل و قتل به چشم سر دیده و بنامد که شهادت مکتوب و سمبل را در نظر دارد و در این جمهور آن شخص که خارج، او این از آن مرجع توبه  
میکنند از آن خبر باشد - مثل خود توفیق سواد قوم نه مکتوبی است نام نهاد اسلام مکتوب که موجب همان حضرت محمد مصطفی هم نبی بود مومنی است - شریعت تعلق دارد و در خیرت دینی و ایلات تعلق دارد که در آن عالم  
نام نهاد و مکتوبات فوق ساد و شیرین ترین عالمان بی عمل و همین اشخاص ولایت در مکتوب (48.33.53) این امام را ثابت کرده - به عاقل یک دلیل پس است امام عالم تمام قرآن نغمه شده به هم کم  
است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (255-186-80-48-53-33) ایمان عالمان بی عمل و عاقلان حقیقت جاهلی و جاهلی دعوی اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شروع دارد  
قانون اساسی، قانون و مکتوبی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق بشر زمان باشد همچنان یک زن در ایوان پیش بی بی سی اعلان نموده که من برای و دشمنی صلاح کردم هر دو بی وفا بودند



ابابک صحیح کرم یک سید و فادار بود یک هم خشت است و زن هم خشت است قانون و کوراسی و آزادی نسبت باشد که هر دو مع فدا و آخر زمان است مثال اول در ایوب بی بی سی فدا و پیشه اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایسین قوتبال افغانستان به در تهاذ نمایی بر تیم قوتبال زنان افغان یک سیلون دالر امر بجایی جرید کردید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان مبارانی میمانند و این گل شان دشمنی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پاچگی مسلمان بد جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت کشند و شان امحیس است که به عقاید اهل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیا بود و تعداد افغانستان و نظر دارند که در شکر کابل به چشم سر دیده میشوند و حقیقت قانون امحیس به مسلمان شل و مره شل است اما سناذ نهایت خویش را بر علیه اسلام اوامر میدهند و حقیقت اسلام و کفر شدی که در هر دو ضدین در یک جامع میشوند و جمع کردن آن محال است و اسلام عزت و ادون است

کتابت ام پانچواست یعنی در آن کتاب است که هر گروه بنیاد او را به قول باشد این کتابت های است مسو قوتبال اشخاص مانع حکومت مثل مثل است. کتابت های 163-276-289  
بید ماکر یک کشور به اساس کتابت فرمان صادر نکرده است. اسلام باشد زیرا که کفر خوار و اهل شان و اصل حقیقت و سعادت در جهان مختلف واری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آوردن اسلام  
میباشد و ازین برهان رسوم کفری میباشد. بگوید رسم انبیا و اولیا و عتبه و اولاد از جد است سلبه صاحب سید سید نظر کتابت عام جهانی است یعنی خود را ستاد بگوید که کتابت های 163-274-  
186-259 اولاد به اشخاص به حق ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سر سبزند هر نوع دست از برهان شد حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت های 54-  
255-186 او کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار بدین و حق تعالی که کتابتند در تمام فرمان صادر نموده اول علم شریعت اسلام دست است و دوم عقاب اسرار علم طریقت است و آن اسرار  
تعمیل و عملی است. غیر مکر اشخاص غیر از او و قناده اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرار شان ندانند که در راه راست گمراه نموده و دست بی راه گرفته و اکثر خلق را میرساند نمودن و گمراه کردن  
است و سناذ کفر و دین یافته و خیال اهل هم طالب است و غیر قابل است کتابت های 266-289-276 اعلان بی بی سی فدا و پیشه یک زن که تهاذ بود شخص صحیح کرم آن دو شخص فدا نمودند اما  
یک یک صحیح کرم آن یک فدا و در آید شد نمود خوار است حالا فوق حقیقت کنید.

کتابت های 80-33-53-48. کتابت 195 سوزن حکومت بید را در شریعت را بر پیش کیم و تهاذی و کابانی نصب نموده و اهل اسلام بید کوراسی و ترس نباشد مانند افوس و زنان پادشاه حاضر در زمان  
و امیران قوم و وقت حاضر حکومت بید را در ده ساله و دشمن اهل مذنب نظر نمیدهند. بر زمین و امیران برنگان علامت است تا ازین اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالمین از شان نامی شوند.  
برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم تمهید به هم کم است

چونکی بر شان که چونکی دولت را محکم گرفته و بنویسند آزار دست بدیند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر دارند به سوزنیت و بیاد آخرت بر کردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان بید یک  
آواز بگویند که خارجی نماز مالک پاک خارج نموده مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته نمیتوانند صلح بید با زبان میمانند که آزادی بیان و حقوق زن ازین زود که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که  
هر نوع کتار شان مرده است و همان زمان غاصبن سینه که سیلونا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال دیگر شاهان و مدعیان غازی که از طرف اشخاص بی عمل و چونکی پرست از حکومت

















اصحاب پیغمبر علیهم الصلوات والسلامات واقع شده از هوای نفسانی بودیم چون  
 شرفیای ایشان تزکیه یافته بودند و از آمارگی باطمینان رسیده جوایمی ایشان تابع شریعت شده  
 بود بلکه آن اختلاف منجی بر اجتهاد بود و اطلاق حق پس محطی ایشان نیز درجه واحد و وارد  
 عت راسد و تصدیب خود و درجه است پس زبان را از جنائی ایشان باز باید داشت و مبرا  
 نیکی یا باید کرد و قال الشافعی حجة الله سبحانه تلك و ماء طهر الله عنها اي بنا علمنا عنها  
 ان نتقنا ونيز شافعي فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم  
 فله تجدوا تحت اديب العلماء عذرا من ابي بكر فقولوا لا رقا لهم اين قول تصريح است بر نفی  
 تقیة و رضا حضرت امیر به بیت حضرت صدیق بقیة المقصود آنکه میان سیدین و لد میان  
 شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما سفر و کن هم رفقه بود امیدوار عنایت  
 و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد عالم بود و تقریب  
 مددعاش آمده توجه را امیدوار است والسلامة والسلامة

سلف از نفسانی بودیم چون  
 عت راسد و تصدیب خود و درجه است  
 نیکی یا باید کرد و قال الشافعی حجة الله سبحانه تلك و ماء طهر الله عنها اي بنا علمنا عنها  
 ان نتقنا ونيز شافعي فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم  
 فله تجدوا تحت اديب العلماء عذرا من ابي بكر فقولوا لا رقا لهم اين قول تصريح است بر نفی  
 تقیة و رضا حضرت امیر به بیت حضرت صدیق بقیة المقصود آنکه میان سیدین و لد میان  
 شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما سفر و کن هم رفقه بود امیدوار عنایت  
 و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد عالم بود و تقریب  
 مددعاش آمده توجه را امیدوار است والسلامة والسلامة







والمعنى

٤٣

أَلِكَلِمَةِ قَالَهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَجَّاهُمْ نَجْرًا مَّا الْقِيَّاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكَ  
 مِنَ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنَةِ النَّصُوحِ كَمَا مَثَبَتْ أَمْرًا نَائِدًا فَتَشَارُؤُا يَا أُولِي  
 الْأَبْصَارِ وَالسَّلَامَةَ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالزُّمْرَةَ مُتَابِعَةً لِمَنْطِقَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالرَّبِّيبِ وَالنَّبِيِّمَا

لفظه طمئنت به فقلادون  
 ايضا طمئنت قالوا طمئنت قال  
 عند قال قال صلوات الله وسلامه  
 والى الله تعالى بالعلم والهدى  
 اعني قوله وقلادون اي بالهدى









کتابت علم بانی عهد است ثانی ارج آن کتاب است که هر که در دنیا بر آید، او باید صدقال باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است  
 فی سبکی غازی مرویدان مولوی و طایفه مطلق علوم حضرت علوم (00921338718434) که طایفه معدین را در دو دهه ساخته، به تعداد (944) تقریر بر سبکی و اصل 32  
 جی بی بی سبکی میباشد.

پنجم بر علم سلام میزاید حیدر نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پیکار دارد. و در ادبی ران پیکار است که (مشابهاً کفر) ضریح را به حق مترب عدین نذیق یعنی لیکه آت آخرت توبه اش قبول نشود.  
 ضرورت دین را قضا نکند شدن کافر است.

ششمین دو ماده است که تعداد آن زیاد است و جواب میدهد گفت که گوشت که گوشتی زیاد است ماد هر که زود کم است و آیین زیاد است ما ملاکم. و عاقله زیاد است ما ساجد کم. عام سخنان زیاد است اما خاص اخاص  
 انبیا کم است. عام مسلمین زیاد است اما خاص اولیا الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خورج جزینان و مظلومان یعنی است. و کسانیکه خورج را در آغوشان آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برود  
 ساخته و با معالی هم 600000 یا سر را بی سر و سنان کرده و همین مردان از خورج هم بر ترسند عذاب الهی و چشم آفتاب ساز میکنند.

سودا قوم نه مظهر قوم و مغان قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خورج را در آغوشان آورده.  
 به تعداد بیست و هفت است فی الله است سلیمن مرکن است به کسانیکه و پشت پرده خورج کار میکنند.

کتابت علم بانی باصل (127) هجرت و (103) هجرت شرح و توفیق طلاب الصوف فن الذکرات بید به حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قده خورج و در اصل نبات باشد. سودا قوم کمی  
 است که نه مظهر قوم است.

لیکد از یک پنجم را که از نام پنجمین اهل کون است و بجز زن مسلمان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله اهل کون از نام اولیا، اهل کون است و زن مسلمان بالای شان طلاق است جل و  
 اسلام نیست اگر باشد پیروان شاد، نروود فرعون است.

الساکن من اهل شیطان الاخرسون، شیطان الان اشد من شیطان ابن و عمل شیاطین آقا و آقا المصطفی

اگر شخصی کمی جوید است.

غازی مرویدان مولوی علوم حضرت علوم در سبکی کلام (32) جی بی بی کلام تقریر نموده که (72) کرده و فرق قبی علیه و باصل را ثابت نموده و بچگون غازی مرویدان مولوی ضیاء الله ارج ۱۹. مورد  
 الفتوحه دست تقریر نموده (72) کرده و جسی را ثابت نموده است.

عاجی حب معان الله هذا السلام از قوم احمدی سید خوب کت که به نصیحت ماعل کند.

باز آن زنی که وقت از وقت بگذرد باز آن وقت افسوس ارزش ندارد.

لیکد این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جاہل است علوم بر آینه باشد.

اصح میفرماید تمام ارجاع صفت استاده شده و برای نشان گذاشته است بر کلمه تمام ارجاع گفته قلوبا گفت بیخ قلم آواز داد یک گروه دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه دین و به قلب گفت که نیتی و آن فاعل کافر است سوم گروه دین گفت که نیتی به قلب گفت هستی آن را و حالات حرکت مسلمان سیمید چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفته هستی و در حالت مرگ بی ایمن میروید هم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش از دست که با هر دو گروه یعنی با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از زمان نطق میگویند. مرناقی در اقرار کافر میکنند و دین شیرین و به قلب تعریف میباشند اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میداند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکنند و اتمیده آری بنده که شکر کار نیک اجر و کعبه به طراب است آیت شریف و اله عظیم و ما تعلمون و ارجاع سنگین پریشان بود که شکرکن و منافقین و کفایین ارجاع به نفسی از ارجاع به فوصال بود اصح گفت در سوال تمام ارجاع با برهم جواب بگویند رب شماستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا را برای نشان دادن و او و مسنوت آخرت را هم که گذارم را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عاود شیطان در اشیاء داخل شود و آن حالت از پیش در دنیا داخل شده ظاهر آنکه برای سازود آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه ارجاع به سنگر در پیش نائل شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود در پیش قبول کرد (2) آواز شیطان حسن پرتی قبول کرد 3- آواز در پیش بر او استی راقبول دار شد (4) آواز در پیش شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول دار شد (6) آواز در پیش ترک مسلمات راقبول دار باشد 70 آواز در پیش ترک جماعت قبول دار باشد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول دار باشد (9) آواز در پیش و خلعت قبول دار باشد (10) آواز در پیش و خود سپندان قبول دار باشد (11) آواز شیطان قبول دار باشد (12) آواز در پیش از عرض دنیا قبول دار باشد (13) احمد و یاکاری قبول دار باشد (14) آواز شیطان کبره نعمت قبول دار باشد (15) آواز در پیش خلق در میان مسلمانا قبول دار باشد (16) آواز در پیش نیست کردن مسلمان قبول دار باشد (17) آواز شیطان شرک به عت قبول دار باشد (18) آواز در پیش کفر صلیه قبول دار باشد (19) آواز در پیش حق اهل قبول دار باشد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول دار باشد (21) آواز در پیش افعال به گروه قبول دار باشد (22) آواز در پیش صلیه اهل قبول دار باشد (23) آواز شیطان و به نظری قبول دار باشد (24) آواز شیطان و به دینی قبول دار باشد (25) آواز در پیش منع شیطان قبول دار باشد (26) آواز در پیش بر او متبول دشمن دار باشد این دنیا استخوان است جنگ خاتم و مظلومان است کتاب التوحید، مطلق العارفين و بریلن الوصلین حضرت مطلق با جود رسد علیه منکر کتاب 274.

حرکتی که در نسبت است آن شخص از دست محروم ندهد آن شخص که از دست سستی نگیرد آن شخص از فرایض محروم نماند و حرکتی که از فرض سستی نماند آن شخص از معرفت محروم نماند حرکت خود را ماقبل میداند حرکت علم است برکت علم معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرآه وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشاند و السلام.

حرکتی که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منافع کرده آن شخص شناخت حرام است و در نسبت محبت دارد آ، علایم محبت آخرت است. و حر مقلد ضروری است و حر شخص در نفس و شیطان از نظیر و عداوت جان خود را کند و اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکتی که چشمت بیخ شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و حرکت خود را محسوس است آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نداشت فهم گشت کرده و الله تعالی در فهم مخلوقات پیدا کرده اول پاکیک



به آن من عمل داده اگر از شوست پاک اندوم جانور پیدا کرده به آن شوست داده و از من عملی نمک کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان من عمل و شوست مرده داده و کدام انسان که شوست آن شخص به طب غالب باشد آن شخص را از جگر به تراست و کدام شخص که مسلمان من عمل آن به شوست غالب باشد آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خواجه و پیروان قدیمه، جبر علیه غیر 39 فرقه است روافض و پیروان شیخان، جنسی و غیره 33 فرقه است. فرقه ای از کلمه محبوب مصطفی (ص) اول یا حضرت ابو بکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روافض به آن اندازه گفتن است که بود و تعداد به اندازه گفتن نیستند سوم یا حضرت عثمان غنی (رض) یا پیامد حضرت علی شیر خدا به خلافت تین گردیده بودند اما خواجه به مقابل حکومت اسلامی شان عداوت نموده و به آن اندازه ظلم کرده که فرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندام اذیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله بی رحمتی صادر شده که تارین از جهت ضرورت دین است از ضرورت دین انکار کردن کفر است و فرقه ای گفتن نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهی از طرف پیغمبر (ص) شروع کننده به خاطر مسلمان تین شده و از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خواجه توبه شده و معتزله از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملا توبه شده و زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده اند الهی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. و نام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کائنات مسلمان و دین مقدس اسلام یا علیه باطل مبدین به هر مسند حق دین مقدس اسلام خواست های احناف این است که مناظره و یک مرد کتاب از طرف دیگرین هر مسند نیست یکیم و باطل پرست باید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما حسب در مقابل 72 فرقه کرده خواجه روافض، شیخان و غیره یک مناظره رسمی در مسجد حیدرآباد مشرکال به حضور داشت اینست علی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است گفته که در بی ای روان هستند در غیر آن کتاب الفرق بین فرق و کلمه ما حسب اسلام که تالیف ابو منصور عبدالقادر بغدادی را مطالعه و از اهل و مذہب است که گفته توبه کنید و راه منافقین را راندند.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پرگوسند است که در میان دو گوسند شیر دارد از آن مرده طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او مل جلعلان باشد و چندین اعلام منافقین به حرم و حوس مشمول است و حوسم به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و حوسم از الله (ج) به غیر دیگر شخص ترس ندارد و منافق از الله به غیر از حرکت مترسد و حوسم یکی میکند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکند و به آن لنگه خوشحال میشود و حوسم در غفلت یک تن خوش میباشد و منافق مجلس خود را حوسم تنم کرده و در اصل از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد حوسم در دین تدریس برادر یکی حکم میکند و از بد منی میکند و در بیان اصلاح میخواهد منافق در جای خوب خاطر فرقه و نماید میکند مخلوق از یکی به طرف دیگری حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر فرقی از یکی مخلوق منی میکند و آن را به حکم میکند میگم الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاده است است منافق بخاطر اینکه منافق میگوید که به خاطر مسلمان که به باطن کفار است و نام نهاد مسلمان خواجه و پیروان قرآن را ترحم میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اهل یک که کرده و کراهی فرقه یا علیه باطل به تک باله و ظلم با حق کرده و حق را ناحق گفته مرتد اند به دلایل باطل ناحق را ناحق گویند و ناحق را ناحق ثابت کنند زندق است

و آن روش نیست کمتر است و عذابا بل پرست عبد الوهب نژدی و خواجه و غیر متقدمین پشت نشان نماند نشود باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت نماند ثبت کند از حق ناحق کشته بین اسلام و ایمان از آن رفقا نام نشان اسلام و ایمان است و خشیت اسلام و ایمان نیست. مثل اطمینان، یهود و نصاری که بدتر است.

تیمسار و دیگر برای مسلمان جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (ع) هیچ نه نشسته بود از الصحیح جایگزین خواجه و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ ننده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داد که پشت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد مرس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء مرغ و اولیاء الله در قبر نماند است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله، استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و نماند دست مرد زیر ناف بسته شود از زمان بالای سینه بخاطر کرمه بنجر هر دو انداره کرده مرتضیٰ لعلین مردود زن مردویشان است است مردو جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیت کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب شیرو برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین عبادت است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارند دست رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه در مسلمان پنج وقت نماند جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبور صلبه هر نوع احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از نماند یکبار دو بار و بار اول و در اخیر خود خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نتم در نماز خود تمام و این آن عمل مسالمین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه مسالمین به مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد تمام به یک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد است روز همان مرتبه واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در استلجاب مردان جایزه تعیین کردن آن بدعت شلالت و کفرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در دایره مسالمین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات است و منکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم منکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه به تیمسار است خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب شیرو برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کتله کشیده میشود و در جات بلا اوله میثقه خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کج و دو دو کلی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم نماند و سوره حم نماند و سوره التوحه بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سب مل در لعلین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا منکر شدن کافر است غیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن عام مسلمان و آن ناشی توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نماند است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلیٰ نگین دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.



1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل، جبریه، قدره، کفر، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

#### 4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است.
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. ( والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.



11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان میروند و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. ( و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گشتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقش‌بندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقاصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطانی میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقش‌بندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.



31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمانها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبدین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکمالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

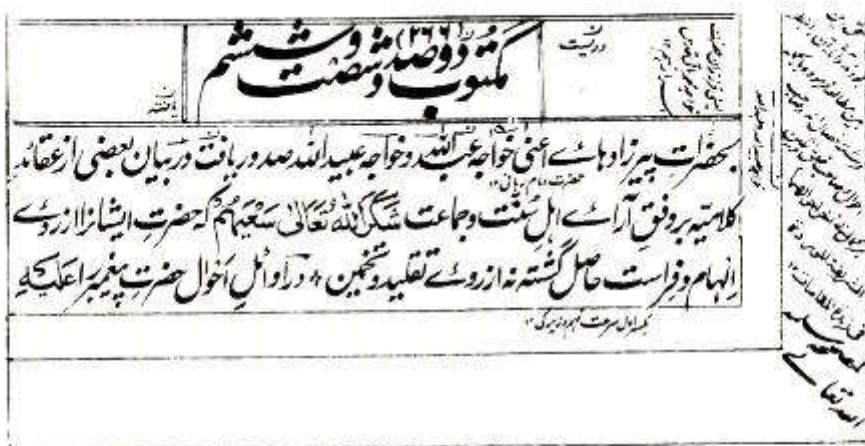
هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.



اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.













چنین معانی که در کتب مذکور است

در جهان آن زید را هم موجود دانسته است و هم معدوم و چنین دانسته است و صبی و جوان دانسته است و پیر و زنده دانسته است و مرده و قائم دانسته است و قاعد و مستند دانسته است و متضلع و خندان دانسته است و گریان و مسکند دانسته است و مسالم و عزیز دانسته است و ذلیل هم در برنج دانسته است و هم در حشرات هم در جنات دانسته است هم در نملذات پس تعدد و تعلق نیز در آن مطلق مفقود باشد چنانچه در تعلقات تعدد و انانیت میطلبید و گفته اند ازین معنی خواهد که انانیت است

بسیار است از ادلای که در کتب مذکور است و در کتب معتبره علمیه چون بیگانه است استنباط و این تصور را بشانے زایل کردیم و بگوئیم که رویت که شخص در یک وقت کلمه را با تمام متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند پس در جهان وقت کلمه را هم دانند و هم فعل هم حرف هم ملامتی و اندو هم زبانی و هم معرب و اندو هم بنوی و هم متکلم و اندو هم غیر ممکن و هم منفرد و اندو هم غیر منفرد و هم معرفه و اندو هم مکره و هم نهی و اندو هم مستقبل و هم امر و اندو هم نهی بلکه جائز است که آن شخص بگوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او در آن وقت در یک وقت تحصیل می نمود هر گاه در علم ممکن بلکه در وید ممکن جمع کنند و تصور بود و علم واجب تعالی و الله لکن لا یعلمون چرا مستبعد باشد باید دانست که اینجا جز چند صورت جمع ضدین است اما فی تحقیق و در میان اینها ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن دانسته است که وقت وجود او و مثلاً بعد از هر ارسال سه حجریست و وقت عدم سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هر یک صد سال است فلا تضاد بینهما و لا تضاد

بسیار است از ادلای که در کتب مذکور است و در کتب معتبره علمیه چون بیگانه است استنباط و این تصور را بشانے زایل کردیم و بگوئیم که رویت که شخص در یک وقت کلمه را با تمام متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند پس در جهان وقت کلمه را هم دانند و هم فعل هم حرف هم ملامتی و اندو هم زبانی و هم معرب و اندو هم بنوی و هم متکلم و اندو هم غیر ممکن و هم منفرد و اندو هم غیر منفرد و هم معرفه و اندو هم مکره و هم نهی و اندو هم مستقبل و هم امر و اندو هم نهی بلکه جائز است که آن شخص بگوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او در آن وقت در یک وقت تحصیل می نمود هر گاه در علم ممکن بلکه در وید ممکن جمع کنند و تصور بود و علم واجب تعالی و الله لکن لا یعلمون چرا مستبعد باشد باید دانست که اینجا جز چند صورت جمع ضدین است اما فی تحقیق و در میان اینها ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن دانسته است که وقت وجود او و مثلاً بعد از هر ارسال سه حجریست و وقت عدم سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هر یک صد سال است فلا تضاد بینهما و لا تضاد

چنین معانی که در کتب مذکور است



















در اثبات مطالب است همین قدر خط و در اثبات متخاصم که ایشان خورده اند هیچ سفیهی نه خورده  
 سموات و کواکب که به وقت بقیار و در گذر اند مدار کار را بر جگر کاتم اوضاع ایشان داشته اند و از خالق  
 سموات و صوره کواکب و محرک اینها و در اثر ایشان چشم پوشیده اند و در از جانمان آستانه است بخود  
 و بید و دنان سفیه تر از ایشان آنکه ایشان را زیرک دانند و صاحب طینت آنکار و از علوم متفرق  
 و متغیر ایشان علم بر سر است که بالاینی محض است و الاطامل صرف مساوات زوایا است  
 مشکت مروقانه را بچکار می آید و شکل عروسی و دامونی که جانکار ایشان است بکدام غرض مروط  
 است علم طب علم نجوم و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیا با تقدیم علم  
 نبوت و حکم و الصلوات و التکلیف است که در ترویج باطل خود نموده اند که صاحب بدایه الامام الغزالی  
 فی التقلید عن الضلال اهل ملت و متابعان انبیا علیهم السلام و التکلیف اگر در اول و بر این  
 فاعل کنند بلکه نیست که مدار کار ایشان تعلیم انبیا است علیهم السلام و التکلیف و دلائل و بر این  
 بر اثبات مطالب عالی خود و سبیل تبریخی آرنده ان تقلید ایشان را کفایت بخلاف این  
 بید و دنان که از تعلیم خود را بر آورده اند و در صده و اثبات بدلال گشته و کلمات و دعوت نبوت  
 حضرت عیسی علی نبیته و حکمیه الصلوات و التکلیف چون با فاطون که کلان تر این بید و دنان بود  
 سید گفت سخن قوم و متقدمون لا حاجة بنا الی من یهدیتنا فی سفیه بایستی شخصیکه اجناس  
 آسوات نماید و ابراهیم و اکره و ابریس میکند که خارج از طوکر است ایشان است او را سید و تفتن اجل  
 او بگردان و دیده جواب و اوان از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد رفته  
 پس کل آن به هم سفیه باشد که حکم کل حکم اکثر است بحانا الله سبحانه و تعالی عن ظلمات معتقداتهم السوء

سید و دنان  
 اینها و در اثر ایشان  
 چشم پوشیده اند  
 و در از جانمان  
 آستانه است بخود  
 و بید و دنان  
 سفیه تر از ایشان  
 آنکه ایشان را  
 زیرک دانند  
 و صاحب طینت  
 آنکار و از علوم  
 متفرق و متغیر  
 ایشان علم بر سر  
 است که بالاینی  
 محض است و الاطامل  
 صرف مساوات  
 زوایا است  
 مشکت مروقانه  
 را بچکار می آید  
 و شکل عروسی  
 و دامونی که  
 جانکار ایشان  
 است بکدام غرض  
 مروط است علم  
 طب علم نجوم  
 و علم تهذیب  
 اخلاق که  
 بهترین علوم  
 ایشان است  
 از کتب انبیا  
 با تقدیم علم  
 نبوت و حکم  
 و الصلوات  
 و التکلیف  
 است که در  
 ترویج باطل  
 خود نموده  
 اند که صاحب  
 بدایه الامام  
 الغزالی فی  
 التقلید عن  
 الضلال اهل  
 ملت و متابعان  
 انبیا علیهم  
 السلام و التکلیف  
 اگر در اول  
 و بر این فاعل  
 کنند بلکه  
 نیست که مدار  
 کار ایشان  
 تعلیم انبیا  
 است علیهم  
 السلام و التکلیف  
 و دلائل و بر  
 این بر اثبات  
 مطالب عالی  
 خود و سبیل  
 تبریخی آرنده  
 ان تقلید  
 ایشان را  
 کفایت بخلاف  
 این بید و  
 دنان که از  
 تعلیم خود  
 را بر آورده  
 اند و در صده  
 و اثبات بدلال  
 گشته و کلمات  
 و دعوت نبوت  
 حضرت عیسی  
 علی نبیته و  
 حکمیه الصلوات  
 و التکلیف  
 چون با فاطون  
 که کلان تر  
 این بید و  
 دنان بود سید  
 گفت سخن  
 قوم و متقدمون  
 لا حاجة بنا  
 الی من یهدیتنا  
 فی سفیه  
 بایستی  
 شخصیکه  
 اجناس آسوات  
 نماید و ابراهیم  
 و اکره و ابریس  
 میکند که  
 خارج از طوکر  
 است ایشان  
 است او را سید  
 و تفتن اجل  
 او بگردان  
 و دیده جواب  
 و اوان از کمال  
 عناد و سفاهت  
 است فلسفه  
 چون اکثرش  
 باشد رفته  
 پس کل آن  
 به هم سفیه  
 باشد که حکم  
 کل حکم اکثر  
 است بحانا  
 الله سبحانه  
 و تعالی  
 عن ظلمات  
 معتقداتهم  
 السوء

سید گفت سخن قوم و متقدمون لا حاجة بنا الی من یهدیتنا فی سفیه بایستی شخصیکه اجناس آسوات نماید و ابراهیم و اکره و ابریس میکند که خارج از طوکر است ایشان است او را سید و تفتن اجل او بگردان و دیده جواب و اوان از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد رفته پس کل آن به هم سفیه باشد که حکم کل حکم اکثر است بحانا الله سبحانه و تعالی عن ظلمات معتقداتهم السوء



























اور اس لئے کہ وہم و خیال و غیبت و نسیان و خطا و مصون باشند و بعضے اوقات محسوس کردہ علم و حکم و تکلیف حقیقی روحانی خود نمونہ  
 در اثبات سے پہلے آن نبوت سے جو اس بعضے از عقائد سلف و صفا و تہ کہ از راه ہم و جان و غیران حاصل شدہ اند و اعتبار  
 بان علوم منضبطہ مشورہ و تحقیق و تدبیر و ان وقت اصلاً تمیز نہ تو اند کرد و در زمانی الحال گاہ بود کہ علم آن تمیز نہ  
 و گاہ نہ در مہندس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن عقائد ہمیت کذب پیدا سے کند و از اعتماد  
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است با بیان اعمال صالحہ کہ غیر فضیلت موملے باشند  
 جسٹے آند و این معنی خوف بر بہشت است چنانکہ کہ شبت پس بفریبش حصول حقیقت تصفیہ و تزکیہ  
 میرے شے شود و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است و صفائے قلب  
 و صفائے نفس غیر اضلال است معنی افزاید و بجز از خسارت و ولالت نمی نماید و کشف بعضے از امور  
 عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست مہد ہلالتہ راج است کہ مقصود از ان خرابی  
 و خسارت آن جامع است بخانا اللہ سبحانہ کہ سخن ہذا و البذلۃ صحیحہ نہ پیدا انہم علیہم علیہ  
 و علیہم الصلوات و السلام علی آلہ آلہ و علی الدجال علی آیین تحقیق و اضع گشت کہ تکلیف شرعی کہ از راہ  
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ ان چنانکہ نیز ان تکلیف شرعی از لاصدہ و زمانہ گمان بر وہ اند  
 و تکلیف را از تکلیف تصور نمودہ غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مشورہ  
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے ان تکلیف عمل گشت نہ بہ بہشت تو آمد رفت و اگر خلاف آنرا  
 ترک گشت نہ بد و فرخ تو آمد رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند ان بعد و  
 بچیزوان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان اثبات ان حکم است  
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط با این تکلیف است اگر ہمیکے بطور خود میگیدہ  
 تجرید شرارت و فساد و بطور نمی آمد و ہر بوالہوسے و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و بچیز

در بعضی اوقات محسوس کردہ علم و حکم و تکلیف حقیقی روحانی خود نمونہ  
 در اثبات سے پہلے آن نبوت سے جو اس بعضے از عقائد سلف و صفا و تہ کہ از راه ہم و جان و غیران حاصل شدہ اند و اعتبار  
 بان علوم منضبطہ مشورہ و تحقیق و تدبیر و ان وقت اصلاً تمیز نہ تو اند کرد و در زمانی الحال گاہ بود کہ علم آن تمیز نہ  
 و گاہ نہ در مہندس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن عقائد ہمیت کذب پیدا سے کند و از اعتماد  
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است با بیان اعمال صالحہ کہ غیر فضیلت موملے باشند  
 جسٹے آند و این معنی خوف بر بہشت است چنانکہ کہ شبت پس بفریبش حصول حقیقت تصفیہ و تزکیہ  
 میرے شے شود و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است و صفائے قلب  
 و صفائے نفس غیر اضلال است معنی افزاید و بجز از خسارت و ولالت نمی نماید و کشف بعضے از امور  
 عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست مہد ہلالتہ راج است کہ مقصود از ان خرابی  
 و خسارت آن جامع است بخانا اللہ سبحانہ کہ سخن ہذا و البذلۃ صحیحہ نہ پیدا انہم علیہم علیہ  
 و علیہم الصلوات و السلام علی آلہ آلہ و علی الدجال علی آیین تحقیق و اضع گشت کہ تکلیف شرعی کہ از راہ  
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ ان چنانکہ نیز ان تکلیف شرعی از لاصدہ و زمانہ گمان بر وہ اند  
 و تکلیف را از تکلیف تصور نمودہ غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مشورہ  
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے ان تکلیف عمل گشت نہ بہ بہشت تو آمد رفت و اگر خلاف آنرا  
 ترک گشت نہ بد و فرخ تو آمد رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند ان بعد و  
 بچیزوان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان اثبات ان حکم است  
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط با این تکلیف است اگر ہمیکے بطور خود میگیدہ  
 تجرید شرارت و فساد و بطور نمی آمد و ہر بوالہوسے و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و بچیز

اللہ تعالیٰ شکر ہر  
 شکر ہر شکر ہر شکر ہر















اجماع اهل اهل بر عدم خلوص و مذاب گفتار شفی شیخ است و مجال خطا و کشف بسیار است فلذا اعتدکاد  
 به مع کونیه فحالی لاجماع المسلمین لما لم یبدا به من خدا اندر جمل مملکت آنکه از معانی معصوم اند و از  
 خطا و سیان محفوظ است بعضی الله انهم و یفعلون ما یؤوه من ذنوبهم و انهم یؤمنون و انهم یؤمنون و انهم  
 و از زین شوی منزه اند و بر او که در کثیر نماز و قرآن مجید و رقی ایشان باغبنا بر شرف و کور است  
 از عیب نسا کما اورد سبحانه تذکیر الضمیر فی حق نفسه تعالی و حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی  
 از ایشان ابراست بگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز این دولت مشترک ساخته الله یفعل  
 من المذکوره من الناس جمیعاً کما اهل حق را آنکه که خواست بر افضل اند از خواست ملک  
 خدای و امام الحرمین و صاحب فتوحات کلمه با فضیلت خواست ملک خواست بشرف قائل اند و آنچه برین  
 ظاهر ساخته اند است که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیکم الصلوٰت و التسلیمات  
 اما در ثبوت و رسالت درجه است منبری را که ملک بان رسیده است و آن درجه از راه غرضه خاک  
 است که مخصوص بشر است و غیر برین غیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت به کمالات نبوت  
 ترجیح داده است نسبت کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای مجیط پس نتیجه که از راه نبوت آید  
 زیرا که خواهد بود از آن مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق هر نبیا را بود علیهم  
 الصلوٰت و التسلیمات و فضل صومعی هر ملک که کرام است علیهم الصلوٰت و التسلیمات و التسلیمات  
 سابقاً لجمیع مؤمنین العلماء و شکر الله تعالی سغیریم ازین تحقیق واضح گشت که ترجیح ولی بر نبی از  
 انبیا رسد علیهم الصلوٰت و التسلیمات بلکه هر آن ولی همیشه زیر قمر آن نبی بود باید و است که در  
 سلسله ارسال که علماء و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگذرد مینمایند بجان علمای با  
 نبی است که نظر علماء بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات و کمالات نبوت و علوم آن  
 تفوق کرده است و نظریه فیه مقصود بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از شکوه  
 نبوت اخذ نموده شود و آنست که خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت بخود شود تحقیق بعضی ازین معارف

۱۰

و از این جهت است که بعضی از علماء و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگذرد مینمایند بجان علمای با  
 نبی است که نظر علماء بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات و کمالات نبوت و علوم آن  
 تفوق کرده است و نظریه فیه مقصود بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از شکوه  
 نبوت اخذ نموده شود و آنست که خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت بخود شود تحقیق بعضی ازین معارف





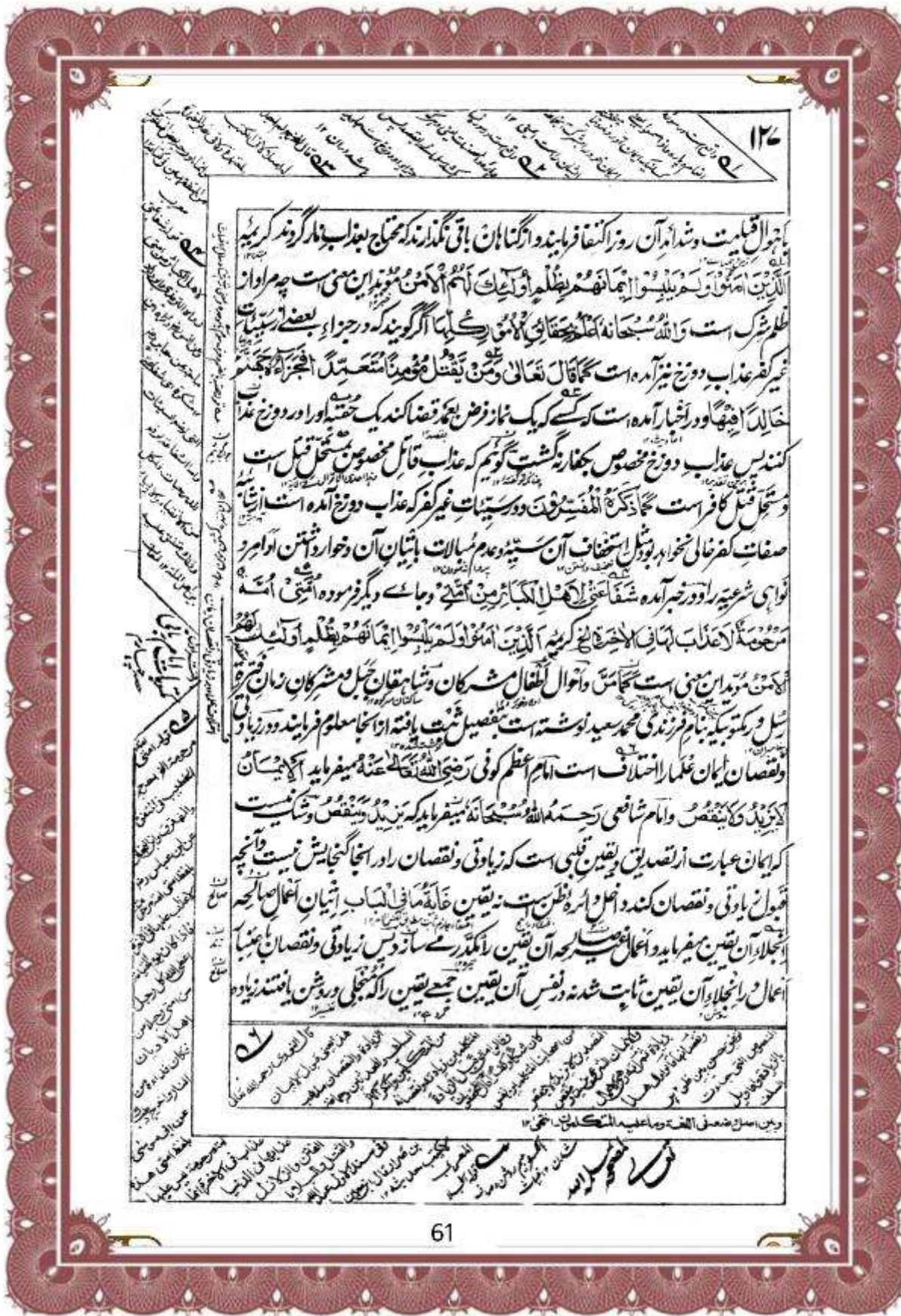












عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید  
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی  
شماره: ۱۱  
سال: ۱۳۸۵

باجمال قیامت و شد آن روز انکشاف یابد و اگر تا بان باقی نماند که محتاج بعذاب نماند که میگوید  
الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَعْمَلُونَ الصَّالِحِينَ فَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ صَالِحُهُمْ لَمَّا جَاءَهُمُ الْحُكْمُ مِنْ رَبِّكَ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتُ أَنْ لَا يَأْتِيَهُمُ الْغُيُوبُ  
ظلم شرک است و الله سبحانه کلمه صحافی الاثم کما انما اگر گویند که در جزای بعضی از سبب است  
غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی وَ مَنْ يَفْتُلْ يَفْتُلْ مَعْمِدًا مَنَعْتُمْهُ الْجَنَّةَ الْكَافِرَةَ  
خالد اینها و در اختیار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک حجت او را در دوزخ عذاب  
کنند عذاب و دوزخ مخصوص بخوار گشت گویم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است  
و شغل قبل کافر است کما ذکرنا فی صفة من یقتل و در سبب است غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است از شایسته  
صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سبب عدم مسألت باقیان آن و خوار داشتن او امر و  
نوامی شرعی را در دوزخ آورده شفا علی کمال الکبائر من ائمتنا و جماعه و دیگر فرموده است  
مَنْ حَسِبَ أَنَّ عَذَابَ رَبِّهِ الْأَخِیْرَ لَمْ يَخْشَ اللَّهَ لِمَ أَخْرَجَهُ مِنَ دَارِهِ وَ لَمْ يَأْتِ اللَّهَ تَوَّابًا  
آنکه متوهم بر این معنی است کما من و احوال اطفال شرکان و شایسته قائل و مشرکان زمان قیامت  
رسول و مکتوبه پیام فرزند می محمد سعید نوشته است بخصیص نیست یافته ادا انجام مسلم فرماید و در زیاده  
و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ میفرماید آنکه ایمان آن  
کافر بیدار و کفایت و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که بزرگترین نقص و شکست  
که ایمان عبارت از تصدیق یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجایش نیست و آنچه  
معمول زیادتی و نقصان کند و اصل امر در نظر نیست یقین خالیه ما فی کتاب آئینان اعمال صالحه  
آنچه را آن یقین میفرماید و اعمال نصیب همه آن یقین را که در سه سازد و پس زیادتی و نقصان آن یقین  
اعمال را آنچه را آن یقین ثابت شده در نفس آن یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن یافته زیاده

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید  
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی  
شماره: ۱۱  
سال: ۱۳۸۵

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید  
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی  
شماره: ۱۱  
سال: ۱۳۸۵

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید  
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی  
شماره: ۱۱  
سال: ۱۳۸۵

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید  
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی  
شماره: ۱۱  
سال: ۱۳۸۵



























بعل مر آورده است ما را بیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علی بن علی الصانع  
 ولسکله این بر حکام و کتب تفصیله کوز تفصیل و ابصار و مقصود از این اوست بیچ غریب بر اعمال  
 است بمقتضات علم فقه و وقت الله سبحانه و ایا که علی اکمال الصالحه الموقفه للعالمین  
 الشریعیه بعد ان وقتنا الله سبحانه انه تصحیح العقائد الذمیه محرمه سیدنا محمد بن  
 علیه و علیهم وعلی آل کل من الصلوات افضلها و من التکلیفات اجمعها اگر چه بعضی  
 صلوة و نیتن کمالات مخصوصه آن در جویدانند پس که مکتوب که متصل و قریب یکدیگر اند از مظاهر  
 تو باینده اول مکتوب بنام فرزند می محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد بن عثمان  
 و مکتوب سوم بنام شریعت آب میان شیخ تاج بعد از تحصیل و در جمیع اعتقادی و عملی اگر توفیق ایزدی  
 بکن سلطان که از موفی فرمایند سلوک طریقه علییه صوفیه است نه از برای آن عرض که شمس زانده  
 از ان اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر خود بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت به عقائد یقین و اطمینان  
 حاصل کنند که هرگز تشکیک مشکک زایل نگردد و با این روش به باطل نشود چه پائے استدلال و چه نیت  
 و استدلال بزمین که از ایزد کبریا الله تعالی انفق القلوب و نسبت باعمال تیره و سهولت حاصل  
 کنند و سئل کسی که از آثاره ناشی میشود زائل گردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقه صوفیه آنست  
 که صورت و اشکالی سیبی را مشاهده نمایند و انوار و اتقان را معاینه کنند این خود اول جهو کعبت تصور اول  
 حتی چه نقصان دارد که کسی اینها را که هشتمه بیاضات و مجاہلات تمنائی تصور و انوائی نماید چه  
 این تصور و آن صورت و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند چنانکه عکس و آیات و آله بوجود او تعالی  
 و در بیان طرق صوفیه اعتبار کردن طریقه علییه نقشبندیه اولی و انسب است چنان بزرگواران است علم  
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال  
 بیچ ندارند خرسندند و اگر بوجود احوال و متابعت نمودند آن احوال انمی هستند از بیخاست که اطلاع  
 و نقصان بتجزیه کرده اند و احوالیکه بران منزهت شود اعتبار نموده بلکه ذکر هر را بدعت دانسته منع آن

بسم الله الرحمن الرحیم  
 این مکتوب در روز ۱۳۳  
 در شهر کربلا  
 در روز ۱۳۳

این مکتوب در روز ۱۳۳  
 در شهر کربلا  
 در روز ۱۳۳  
 در شهر کربلا  
 در روز ۱۳۳

لله بنام حضرت زین العابدین علیه السلام

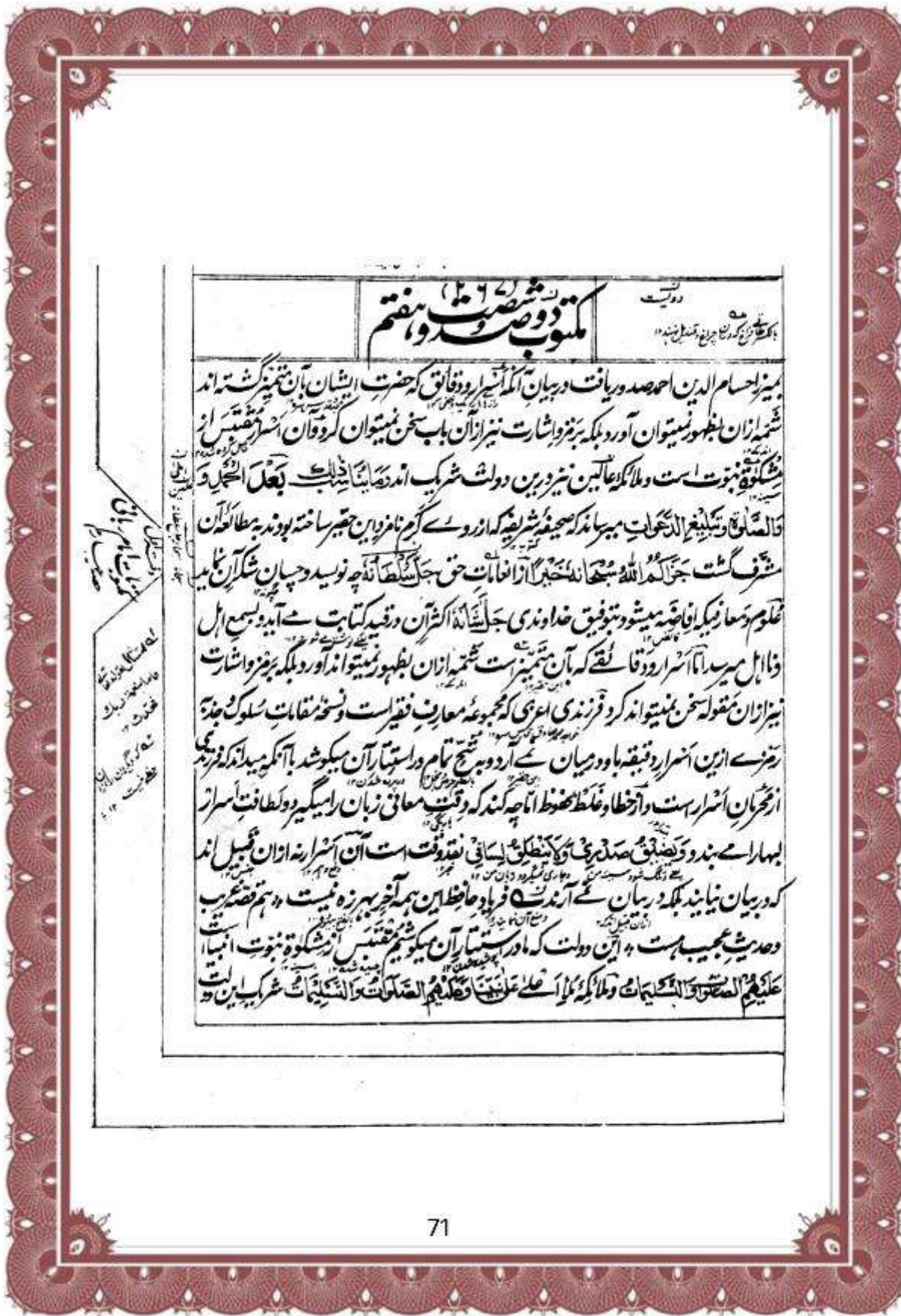












دوست  
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده

### کتاب مشتمل بر دو مقدم

بمیز احسام الدین احمد صدوری یافت و در بیان آنکه اسرار و دقائق که حضرت ایشان بان تمیز کثرت اند  
شتمه ازان بظهور نمیتوان آورد بلکه بجز و اشارت نیز ازان باب سخن نمیتوان کرد و آن اسرار مضمین از  
مشکوٰۃ نبوت است و ملائکه عالمین نیز درین دولت شریک اند و اینها ایشلیک بعد الخجل و  
والصالح و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزدین تعمیر ساخته بودند بر طالع آن  
شرف گشت جزا که الله سبحانه و تعالی از انعامات حق بکمال کمال آنچه نویسد و چنان شکر آن نماید  
علوم و معارفیکه افاضه میشود و بتوفیق خداوندی جل جلاله اکثر آن در قدیم کتابت سے آید و بسبب اهل  
و اهل میرسانا اسرار و دقائق که بان تمیز است شتمه ازان بظهور نمیتواند آورد بلکه بجز و اشارت  
نیز ازان مقوله سخن نمیتواند کرد و فرزند امیری که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک جزو  
رضای ازان اسرار و دقیقه با و در میان سے ارد و بیخ تمام در استوار آن میکوشد با آنکه میداند که فرزند  
از محرم اسرار است و از خطا و غلط محفوظ آما چه کند که وقت معافی زبان را میگردد و ولطافت اسرار  
بهارا سے بند و تصدیق صدق و کمال لسانی نقد وقت است آن اسرار نه ازان قبیل اند  
که در بیان نیاید بلکه در بیان سے آید نه فریاد و ملاحظین همه آخر هر چه نیست در هم تضارب  
و حدیث عجیب است در این دولت که مادر استوار آن میکوشد و تمیز از مشکوٰۃ نبوت است  
علیهم السلام و البکیات و ملائکه کمالا علی علمت و علیهم السلام و البکیات شریک این است

بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده  
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده  
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده  
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده















وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ائمتہ پیغمبر (ص) ہم نبی بودیم  
ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۹۲  
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذہب علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند  
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را  
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگر چہ از ایشان حصول  
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت  
تبت بر ایشان مرتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور بار باہ فتور  
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سید آن  
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ  
پارس اند کہ از مس و آہن ہر چہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش  
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ  
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد  
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ النّاس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ  
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ  
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

### مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذہب علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند  
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را  
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگر چہ از ایشان حصول  
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت  
تبت بر ایشان مرتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور بار باہ فتور  
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سید آن  
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ  
پارس اند کہ از مس و آہن ہر چہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش  
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ  
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد  
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ النّاس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ  
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ  
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذہب علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند  
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را  
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگر چہ از ایشان حصول  
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت  
تبت بر ایشان مرتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور بار باہ فتور  
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سید آن  
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ  
پارس اند کہ از مس و آہن ہر چہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش  
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ  
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد  
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ النّاس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ  
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ  
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است



۱- عالم است که در حق است  
 ۲- عالم است که در حق است  
 ۳- عالم است که در حق است  
 ۴- عالم است که در حق است  
 ۵- عالم است که در حق است  
 ۶- عالم است که در حق است  
 ۷- عالم است که در حق است  
 ۸- عالم است که در حق است  
 ۹- عالم است که در حق است  
 ۱۰- عالم است که در حق است

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را بسمانه عزت و اودان  
 بغایت مستح است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تعالی و تدبیر و اقتادتی نافع  
 آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی  
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمای نیک  
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سوره و تترار مردم و تصور  
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند  
 اللَّهُمَّ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَ اسْتَعُوذُ بِكُمْ الشَّيْطَانُ فَأَسْأَلُكُمْ  
 ذَكَرَ اللَّهُ أَوْلَ الْكُفْرِ حِزْبَ الشَّيْطَانِ الْأِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عَزِيزِ  
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیز تر  
 آنرا پسید یعنی گفت که علماء سوره این وقت درین کار با من خود مدعویم گردند و مرا  
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دستانه که در امور شرعیه واقع شده  
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شومی علماء سوره است و مساوی  
 شیات ایشان آرسه علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بی رغبت  
 آزاد و علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند علیکم الصلوٰت و التسلیٰمات و بهترین خلایق  
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله وزن خواهند کرد  
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عباداً و در شان ایشان متحقق است ایشانند که  
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحست و نیاوشنا عیب آن مشا که گذشته آنرا بنظر بقا  
 دیدند و این را بدایغ زوال تمسیر یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود  
 عظمت آخرت ثمره شهود و عظمت جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و مافیها از لوازم  
 هر صورت اولیای حق است و در هر

۱- عالم است که در حق است  
 ۲- عالم است که در حق است  
 ۳- عالم است که در حق است  
 ۴- عالم است که در حق است  
 ۵- عالم است که در حق است  
 ۶- عالم است که در حق است  
 ۷- عالم است که در حق است  
 ۸- عالم است که در حق است  
 ۹- عالم است که در حق است  
 ۱۰- عالم است که در حق است































سید تہذیب

جماعہ زانافع است کہ بتقلب احوال متصرف اند و بہ تبدل اوقات مشتمل وقتی حاضرند و در وقت  
غائب گاہے و اچانہ گاہے فاقد ایشانند از باب قلب کہ در مقام تجلیات صفاتیہ  
از صفتہ بہ صفتہ و از اسمے باسمے منتقل و متحول اند بمون احوال نقد وقت ایشان است  
و شدت آماں حاصل مقام ایشان دوام حال و در حق ایشان محالست و استمرار وقت  
در شان شان متمتع زمانے و قبض اند زمانے و لبط فہم انشاء الوقت و معلق ہونا ہوتا ہوتا  
یہ موجود و انگریہ و ہبوط از باب تجلیات ذاتیہ کہ تمام از مقام قلب بر آمدہ و قلب قلب  
پوستہ اند و کلمت از وقت احوال محول احوال محول گشتہ اند محتاج بسما و وجود ہستند  
چہ وقت ایشان دائمی است و حال شان سرمدی لاکل لا وقت لہم و کمال ہنرمندان  
الوقت و کربان التکلیف و ہنرمندان الی الذین لا رجوع لہم اصلانہ کا تقد لہم صغیران  
لاقتدالہ لا یجدلہ ارسے قسمے اہمیتھیان اند کہ سماع با وجود استمرار وقت ایشان از نافع ہست  
بیان آن بتفصیل در آخرین بحث تحریر خواہد یافت انشاء اللہ تعالیٰ الرسول اکرم  
حضرت رسالہ خاتمیت علیک و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام فرمودہ است فی مع اللہ وقت لا یکن  
فہم سکا و تقد کا کئی کئی ہر سئل ازین حدیث مفہوم میشود کہ وقت دائمی ہمیشہ جواب  
گویم کہ بر تقدیر صحت این حدیث بعضے از شایخ ازین وقت و وقت مستمر خواستہ اند اما  
فی مع اللہ وقت مستمر فلا اشکال بہ جواب دیگر گویم کہ در وقت مستمر کیفیت خاصہ لہذا  
میدہد تواند بود کہ از وقت ناورد اور اند و این کیفیت نادرہ خواہندان زبان  
نیز اشکال مرتفع میشود و ہر سوال کنند کہ سماع نعمہ تواند بود کہ در تحصیل آن کیفیت ناورد  
داشتہ باشند منہجی نیز برائے تحصیل آن کیفیت محتاج بسما گشت بہ جواب گویم کہ حق  
کیفیت غالباً در صحن ادرا نماز است و اگر در بیرون نماز انجاما دست و پد نیز از متنازع  
است تواند بود کہ در حدیث فرمودت فی الصلوٰۃ اشارہ باین کیفیت نادرہ ہست

سید تہذیب  
بہت شایع قول  
استمرار وقت  
من لبط فہم انشاء الوقت  
کما لا یجدلہ ارسے قسمے  
انہم سکا و تقد کا کئی کئی  
فی مع اللہ وقت لا یکن  
فہم سکا و تقد کا کئی کئی  
بہت شایع قول  
استمرار وقت  
من لبط فہم انشاء الوقت  
کما لا یجدلہ ارسے قسمے  
انہم سکا و تقد کا کئی کئی  
فی مع اللہ وقت لا یکن  
فہم سکا و تقد کا کئی کئی

عہ نور شاہ رسول قول است ہر سئل ازین حدیث مفہوم میشود کہ وقت دائمی ہمیشہ جواب





















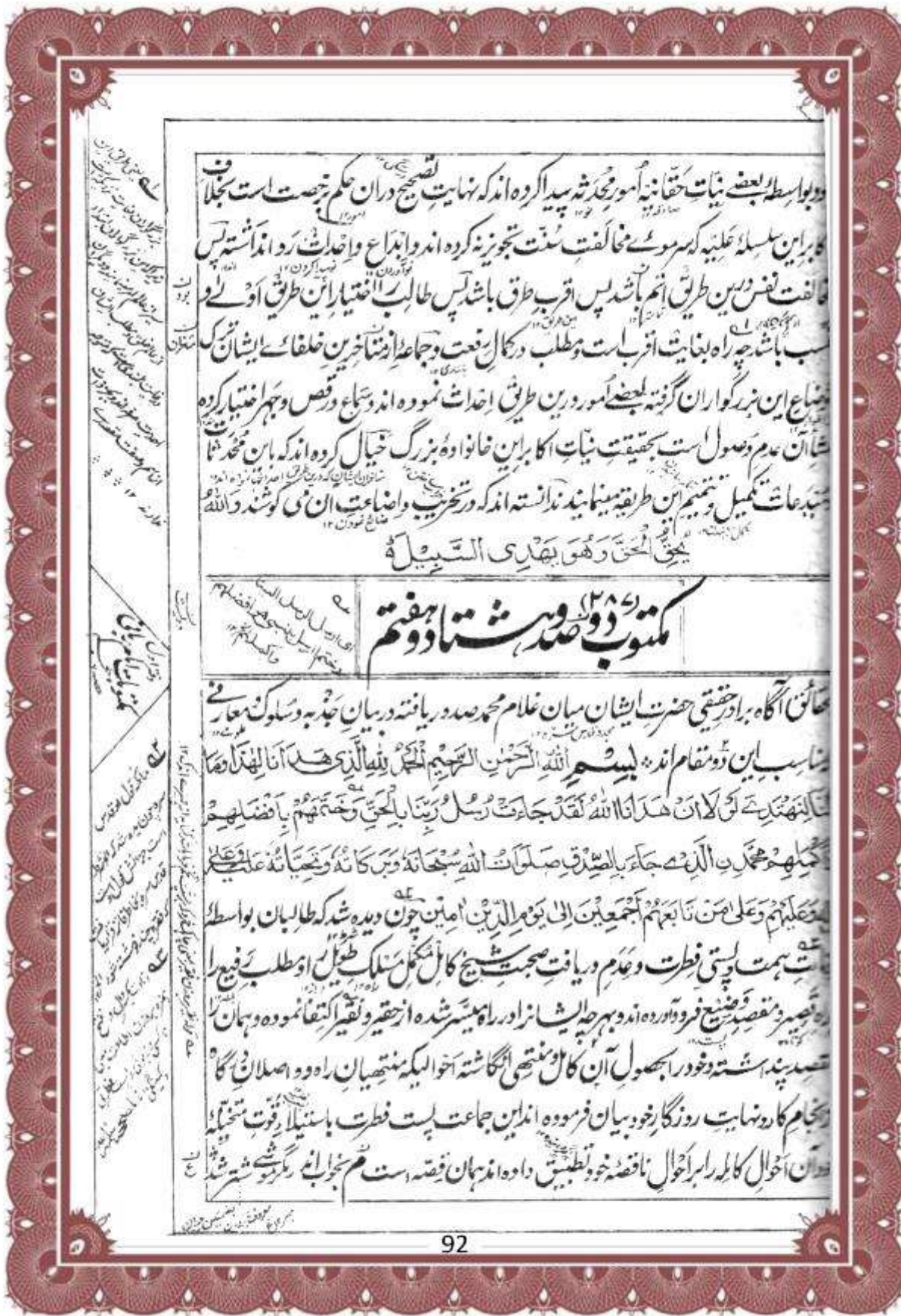












و در بواسطه بعضی نیات حقیقتیه امور مجذبه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح دوران علم تخصص است بجملاً  
 بر این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس  
 گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و  
 سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که  
 در ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قفس و بهر اختیار کرده  
 نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرجه  
 متبذعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله  
 یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که در ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قفس و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرجه متبذعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

### کتاب و وصیه شما دو هفتم

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جدیه و سلوک معارف  
 بنا بر این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا لَمْ يَخْلُقْ إِلَّا الْهَادِيَ  
 لَنَا الْهَادِيَ لِي لَأَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَرَحْمَةً لَهُمْ يَا أَفْضَلَهُمْ  
 كَلِمَاتٍ مُحَمَّدٍ الْإِسْلَامِ جَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبِئْسَ كَانَتْ وَصِيَّتُهُ عَلَيْهِ  
 عَلَيْهِمْ وَعَلَى مَنْ تَابَعَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ چون دیده شد که طالبان بواسطه  
 تهمت پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را  
 در تصویر و تقصیر فرو آورده اند و بهر چه ایشان را در راه همیشه شده از حقیر و تقیر انعام نموده و همان  
 تصدیق داشته و خود را بجهول آن کمال منتحی انگاشته آخوا یکدیگر منتحیان را و در اصلاح آگاه  
 و انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلا قوت متخیله  
 در آن احوال کال را بر احوال نافضه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند و مگر شسته شده

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که در ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قفس و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرجه متبذعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی







سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتمل  
 سوری و این مشابہت ظاہری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقہ عالیہ لفظ بندید جذب بر  
 سکون مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این  
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبہ در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال  
 سیر و قطع منازل سلوک و طے مساکب سیر الی امدی الگا زمدوبان تقلبات خود را مجذوب  
 ساکب میدانند بجز طاف از قریب یافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا  
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگرے و ترقی در میان جذب مبتدی جذب  
 سستی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل  
 کب اطل و کب کفر و لطمی موان + فکرت کت و فیه یحسن تکو فی غیره سبحانک و هو سبحانک  
 کبیل و نعم الملک و نعیم الکریم این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خانمہ مقصد اول  
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خانمہ بیان  
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طاربان را در دستن آنها کاشی المنفعت است مقصد اول  
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راهی که متجرب شوند  
 در عمل جز اگر از باب قلوب اند بے سلوک و تکریر نفس از مقام قلب نمیتوانند گذشت و بقلب قلب  
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل  
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلعت بانور درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی تمام قلب  
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس  
 بر آید ترقی بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم  
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامعہ قلبیہ محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور  
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طے مساکب سیر الی امد و تحقق سیر فی امد

سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتمل  
 سوری و این مشابہت ظاہری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقہ عالیہ لفظ بندید جذب بر  
 سکون مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این  
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبہ در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال  
 سیر و قطع منازل سلوک و طے مساکب سیر الی امدی الگا زمدوبان تقلبات خود را مجذوب  
 ساکب میدانند بجز طاف از قریب یافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا  
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگرے و ترقی در میان جذب مبتدی جذب  
 سستی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل  
 کب اطل و کب کفر و لطمی موان + فکرت کت و فیه یحسن تکو فی غیره سبحانک و هو سبحانک  
 کبیل و نعم الملک و نعیم الکریم این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خانمہ مقصد اول  
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خانمہ بیان  
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طاربان را در دستن آنها کاشی المنفعت است مقصد اول  
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راهی که متجرب شوند  
 در عمل جز اگر از باب قلوب اند بے سلوک و تکریر نفس از مقام قلب نمیتوانند گذشت و بقلب قلب  
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل  
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلعت بانور درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی تمام قلب  
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس  
 بر آید ترقی بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم  
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامعہ قلبیہ محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور  
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طے مساکب سیر الی امد و تحقق سیر فی امد

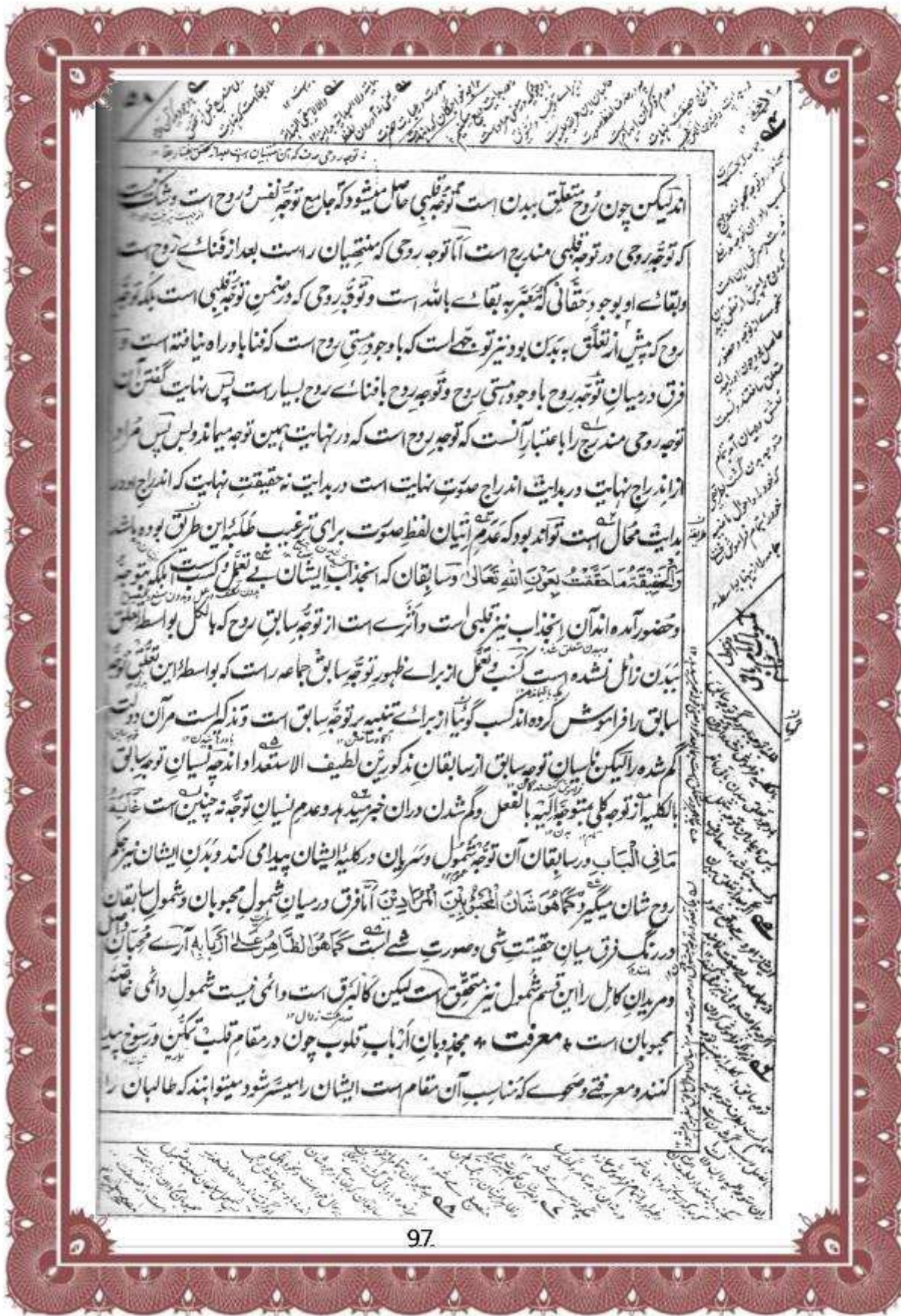












اندکی پس چون روح متعلق بدن است موجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست  
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحیان را است بعد از فناء روح است  
 و بقائے او بوجو و حقیقی که بقایه باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه  
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است و  
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فناء روح بسیار است پس نهایت گفتن آن  
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند و پس پس مراد  
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود  
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد  
 و الحقیقة ما حقیقت یعنی الله تعالی و سابقان که اسجد آب ایشان بنه تعقل کسب است بلکه توجه  
 و حضور آمده اند آن اجذاب نیز قلبی است و اثر است از توجه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق  
 سابق زائل شده است نسبت تعقل از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق توجه  
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجه سابق است و مذکور است مرآن دوست  
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق  
 بالکلیه از توجه کلی بتوجه کلبه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب  
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز  
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبی بدن المثلین آن فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان  
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر علی الگیا به آرسه محبان  
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذوق است و انمی نیست شمول دائمی فحاشه  
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید  
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را



تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلباً حاصل شود هر چند از ایشان بکمال  
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است  
 که از ناقص کمال نیامد افاده ایشان هر قدر که باشد بیش از افاده آریاب سلوک است هر چند به نهایت  
 سلوک رسند و جذب مستحقان پیدا کنند آنگاه مقام تعلقشان را بطریق غیر عن الله بالذات فرو نیاوردند با  
 چه مستحق غیر جمیع عالم تعلق حاصل افاده ندارد چه او را به عالم نسبتی و توجه نمانده تا افاده تواند نمود و شیخ معتاد  
 که در برزخ می گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت است که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو  
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود  
 توفیق افاده می نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه و تعالی با توجه خلق جمع شده است که روح کدام حجاب و دیگر نیست  
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند  
 و شیخ برزخ را جامع بین تشبیه و التفرید میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است  
 و این مقام شمی که بنام آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح  
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر  
 جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام معتاد است و هذلول  
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه  
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجزوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت  
 دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده  
 است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجزوب شکر بیش از گیت افاده  
 مستحق جمیع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجزوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند  
 بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجزوب است منصف بزرگ اصل است  
 بر نسبت یاد و این مجزوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

این مقام شمی که بنام آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام معتاد است و هذلول شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجزوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجزوب شکر بیش از گیت افاده مستحق جمیع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجزوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجزوب است منصف بزرگ اصل است بر نسبت یاد و این مجزوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است



برقائے کمال بان بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطہ سنا سبت تحقیقی از مجذوب بیشتر فائدہ گیرند  
 منتہی مرجع کثیر لیکن افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لا جرم در کیفیت افادہ منتہی  
 راجع باشد و ایضا منتہی رافی الحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است بہمت  
 کمال طالب ہمیشہ سے بروہ چہ بچہ کمال سادہ و ایضا نہایت توجہیکہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود  
 ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان سیاہ ایشان آید بطریق انداز و توجہ  
 قلبی حاصل گشتہ بخلاف توجہیکہ در صحبت منتہیان پیدا میشود توجہ جاہل است کہ پیشتر اصلا مسجود و  
 و موقوف بود بر قنائے روح بلکہ بر قنائے او بوجہ و حنائی پس لابد توجہ اول سہل الحصول باشد و توجہ  
 ثانی معتد لوجہ و ہر چہ سہل است بیشتر است ہر چہ معتد است کمتر ازینجا است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل ہمت  
 جدی شیخ معتد واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و توجہ  
 محتاج گشتہ لہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگیند شیخ تربیت و در جہت سگولک اورا کے قطع منازل سگولک  
 شیخ معتد در کار است و تربیت آن ضروری شیخ معتد را نشانید کہ این ہم مجذوب نکلن را با فادہ عام  
 نیست بدہر دور مقام تکمیل شیخی نشانید چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند تمامہ باشد  
 و قابلیت کمال تکمیل برود چہ تمام داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اکتفا سکتل کہ آن استعداد حاصل شود  
 و ان قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم  
 گندم در ان زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد سگولک آرد و اگر در ان زمین تخم رومی گندم یا تخم نخود اندازند  
 چہ حاصلے بار کہ شذوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ معتد اصاحت و رخصت او میدہد یعنی افادہ  
 دروسے باید کہ افادہ اورا معتد سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا سبت طالب بطریق افادہ او  
 و عدم اصاحت استعداد ان و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اعتد چہ ہواے  
 نفسانی ازوسے نائل شدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب ازوسے نہایت  
 افادہ اورا ستیدہ در استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را ظاہر سازد و

طریق تکمیل  
 سہل است  
 توجہ اول  
 سہل الحصول  
 توجہ ثانی  
 معتد لوجہ  
 سہل است  
 بیشتر است  
 ہر چہ معتد  
 است کمتر  
 ازینجا است  
 کہ گفتہ اند  
 کہ در تحصیل  
 ہمت جدی  
 شیخ معتد  
 واسطہ نیست  
 چنان نسبت  
 اورا اول  
 حاصل شدہ  
 بود کہ  
 بواسطہ  
 نسیان  
 بتنبیہ و  
 توجہ  
 محتاج  
 گشتہ  
 لہذا  
 این  
 شیخ  
 را  
 شیخ  
 تعلیم  
 میگیند  
 شیخ  
 تربیت  
 و  
 در  
 جہت  
 سگولک  
 اورا  
 کے  
 قطع  
 منازل  
 سگولک  
 شیخ  
 معتد  
 در  
 کار  
 است  
 و  
 تربیت  
 آن  
 ضروری  
 شیخ  
 معتد  
 را  
 نشانید  
 کہ  
 این  
 ہم  
 مجذوب  
 نکلن  
 را  
 با  
 فادہ  
 عام  
 نیست  
 بدہر  
 دور  
 مقام  
 تکمیل  
 شیخی  
 نشانید  
 چہ  
 بعضے  
 از  
 طالبان  
 باشند  
 کہ  
 استعداد  
 ایشان  
 بلند  
 تمامہ  
 باشد  
 و  
 قابلیت  
 کمال  
 تکمیل  
 برود  
 چہ  
 تمام  
 داشته  
 باشند  
 و  
 صحبت  
 این  
 مجذوب  
 اگر  
 اکتفا  
 سکتل  
 کہ  
 آن  
 استعداد  
 حاصل  
 شود  
 و  
 ان  
 قابلیت  
 بر  
 طرف  
 گردد  
 مثلاً  
 زمینے  
 کہ  
 قابلیت  
 تمام  
 از  
 براسے  
 زراعت  
 گندم  
 داشته  
 باشد  
 اگر  
 تخم  
 گندم  
 در  
 ان  
 زمین  
 اندازند  
 بار  
 بار  
 اندازہ  
 استعداد  
 سگولک  
 آرد  
 و  
 اگر  
 در  
 ان  
 زمین  
 تخم  
 رومی  
 گندم  
 یا  
 تخم  
 نخود  
 اندازند  
 چہ  
 حاصلے  
 بار  
 کہ  
 شذوب  
 القابلیت  
 گردد  
 و  
 اگر  
 بالفرض  
 شیخ  
 معتد  
 اصاحت  
 و  
 رخصت  
 او  
 میدہد  
 یعنی  
 افادہ  
 دروسے  
 باید  
 کہ  
 افادہ  
 اورا  
 معتد  
 سازد  
 و  
 بعضے  
 قیود  
 مثل  
 ظہور  
 سنا  
 سبت  
 طالب  
 بطریق  
 افادہ  
 او  
 و  
 عدم  
 اصاحت  
 استعداد  
 ان  
 و  
 صحبت  
 او  
 و  
 عدم  
 طغیان  
 نفس  
 او  
 در  
 ان  
 ریاست  
 و  
 اعتد  
 چہ  
 ہواے  
 نفسانی  
 ازوسے  
 نائل  
 شدہ  
 است  
 بواسطہ  
 عدم  
 تزکیہ  
 نفس  
 و  
 چون  
 معلوم  
 کند  
 کہ  
 طالب  
 ازوسے  
 نہایت  
 افادہ  
 اورا  
 ستیدہ  
 در  
 استعداد  
 طالب  
 ہنوز  
 قابلیت  
 ترقی  
 است  
 باید  
 کہ  
 بوشے  
 این  
 معنی  
 را  
 ظاہر  
 سازد  
 و

مسئلہ ہنوز تکمیل نفس ہنوز قابلیت ترقی است ہنوز قابلیت ترقی است ہنوز قابلیت ترقی است







سے آئندہ و توشہ بقوق نمی کنند و علم جامع حیوة است و اراده  
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المتقدّین  
 است این اعتسبات در ذات آب بمنزله شیونات است  
 اگر با وجود این اعتسبات صفات زائده در ذات آب اثبات کرده شود بمنزله صفات  
 است بوجود زائده آب باعتبار اولیٰ حقّی و عالم فاعل و مرید نمیتوان گفت از برای این اسمی  
 ثبوت صفات زائده و رکار است پس آنچه در عبارت بعضی شایخ در اثبات اسمی مذکور از برای  
 آب واقع شده است بشک آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم نفی بوجود  
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون کمبود  
 قوی ایشان است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول الله صلی الله تعالی علیہ و آله و سلم و اولیا  
 که برت مومنانند و صفات اولیٰ اجمعین و صفات ثانی ایشان را بتوسط شیونات  
 و سایر اشیاء و جماعه که برآید امر ایشانند صلوات الله تعالی و برکات الله علی سیدنا و محمد و کلّ صحیح  
 آنست که در وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم که اگر  
 آن سرور است علی الصلوة و السلام و واسطه وصول فیض و ویم است نخل شان العلم است و این  
 شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن نخل معبر تقابلیت ذاتست تعالی و تقدس شان  
 علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم اینها را باید دانست که این قابلیت  
 اگرچه برنخ است میان ذات عزت الله و میان شان لعل اما چون یک جهت او برنگ است  
 و آن جهت ذات است تعالی شان در برنخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس آن برنخ برنگ است  
 دیگر که شان لعل است منصف است پس ناچار آن را نخل آن شان گفته شد و ایضا نخل شے عبارت  
 از ظهور شے است اگرچه بیشتر و بیشتر باشد و مرتبه دویم و چون حصول برنخ بعد حصول طریقین است  
 لاجرم این برنخ در وقت تکشف در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل

علم جامع صفات  
 زائده در ذات آب  
 اعتبار اولیٰ حقّی  
 و عالم فاعل و مرید  
 نمیتوان گفت از برای  
 این اسمی ثبوت صفات  
 زائده و رکار است  
 پس آنچه در عبارت  
 بعضی شایخ در اثبات  
 اسمی مذکور از برای  
 آب واقع شده است  
 بشک آن عدم فرق  
 است میان شیون و  
 صفات و همچنین  
 حکم نفی بوجود  
 نیز محمول است بر  
 عدم آن فرق و فرق  
 دیگر در میان  
 شیون و صفات  
 آنست که مقام  
 شیون کمبود قوی  
 ایشان است و مقام  
 صفات پنجمین است  
 محمد رسول الله  
 صلی الله تعالی  
 علیہ و آله و سلم  
 و اولیا که برت  
 مومنانند و صفات  
 اولیٰ اجمعین و  
 صفات ثانی ایشان  
 را بتوسط شیونات  
 و سایر اشیاء و  
 جماعه که برآید  
 امر ایشانند  
 صلوات الله تعالی  
 و برکات الله علی  
 سیدنا و محمد و  
 کلّ صحیح آنست  
 که در وصول این  
 فیض بلکه فیض  
 اول هم ایشان را  
 بتوسط صفات است  
 پس گوئیم که اگر  
 آن سرور است علی  
 الصلوة و السلام  
 و واسطه وصول  
 فیض و ویم است  
 نخل شان العلم  
 است و این شان  
 جامع جمیع شیون  
 اجمالی و تفصیلی  
 است و آن نخل  
 معبر تقابلیت ذات  
 است تعالی و تقدس  
 شان علم را بلکه  
 جمیع شیون اجمالی  
 و تفصیلی را لیکن  
 باعتبار شمول شان  
 علم اینها را باید  
 دانست که این  
 قابلیت اگرچه  
 برنخ است میان  
 ذات عزت الله و  
 میان شان لعل اما  
 چون یک جهت او  
 برنگ است و آن  
 جهت ذات است  
 تعالی شان در  
 برنخ نیز رنگ آن  
 پیدا نمیشود پس  
 آن برنخ برنگ است  
 دیگر که شان لعل  
 است منصف است  
 پس ناچار آن را  
 نخل آن شان گفته  
 شد و ایضا نخل  
 شے عبارت از  
 ظهور شے است  
 اگرچه بیشتر و  
 بیشتر باشد و  
 مرتبه دویم و چون  
 حصول برنخ بعد  
 حصول طریقین است  
 لاجرم این برنخ  
 در وقت تکشف  
 در تحت آن شان  
 منکشف میشود  
 پس باعتبار این  
 ظهور تا باطل



طیبیت مناسب افتاده و طاعت از اولیاء الله که بر قدم وسه اند صلی الله تعالی علیهم وعلیٰ آلهم و سلم  
 و بارکات انماست که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل  
 از مرآن ظل محل را و از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً علی نبینا وعلیٰ آلهم و سلم و واسطه وصول  
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله کانه بصفتا موجوده زائده و طاعت  
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول  
 فیض اول مرآن سرور علی الصلوة والسلام و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست  
 مزجج صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا  
 وعلیٰ آلهم و سلم طلال این قابلیت جامع اند و کالتفصیل اند مرآن جامع محل او طاعت که بر قدم آن سرور  
 علیهم وعلیٰ آلهم و سلم و الصلوة و الخیرة و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات  
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که نیست  
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین لهم کتب انحضرت علی الصلوة و الخیرة و قابلیت انصاف  
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله یحیی الخلق  
 و یموتهم و یرزق من یشاء و الله سميع عليم پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة والسلام و الخیرة و ربنا ارحم  
 بهم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول  
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة والسلام از ذاتست بتوسط امر زائده شیون  
 تفریق و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه ذات عقل است ابتدا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال  
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه  
 صفاتی در میان است و صفات موجود زائده موجود اند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام  
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائده آرو چه صفات موجود  
 اند قابلیت اینجا آن چون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طاعت از اولیاء الله که بر قدم وسه اند صلی الله تعالی علیهم وعلیٰ آلهم و سلم  
 و بارکات انماست که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل  
 از مرآن ظل محل را و از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً علی نبینا وعلیٰ آلهم و سلم و واسطه وصول  
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله کانه بصفتا موجوده زائده و طاعت  
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول  
 فیض اول مرآن سرور علی الصلوة والسلام و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست  
 مزجج صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا  
 وعلیٰ آلهم و سلم طلال این قابلیت جامع اند و کالتفصیل اند مرآن جامع محل او طاعت که بر قدم آن سرور  
 علیهم وعلیٰ آلهم و سلم و الصلوة و الخیرة و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات  
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که نیست  
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین لهم کتب انحضرت علی الصلوة و الخیرة و قابلیت انصاف  
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله یحیی الخلق  
 و یموتهم و یرزق من یشاء و الله سميع عليم پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة والسلام و الخیرة و ربنا ارحم  
 بهم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول  
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة والسلام از ذاتست بتوسط امر زائده شیون  
 تفریق و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه ذات عقل است ابتدا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال  
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه  
 صفاتی در میان است و صفات موجود زائده موجود اند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام  
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائده آرو چه صفات موجود  
 اند قابلیت اینجا آن چون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

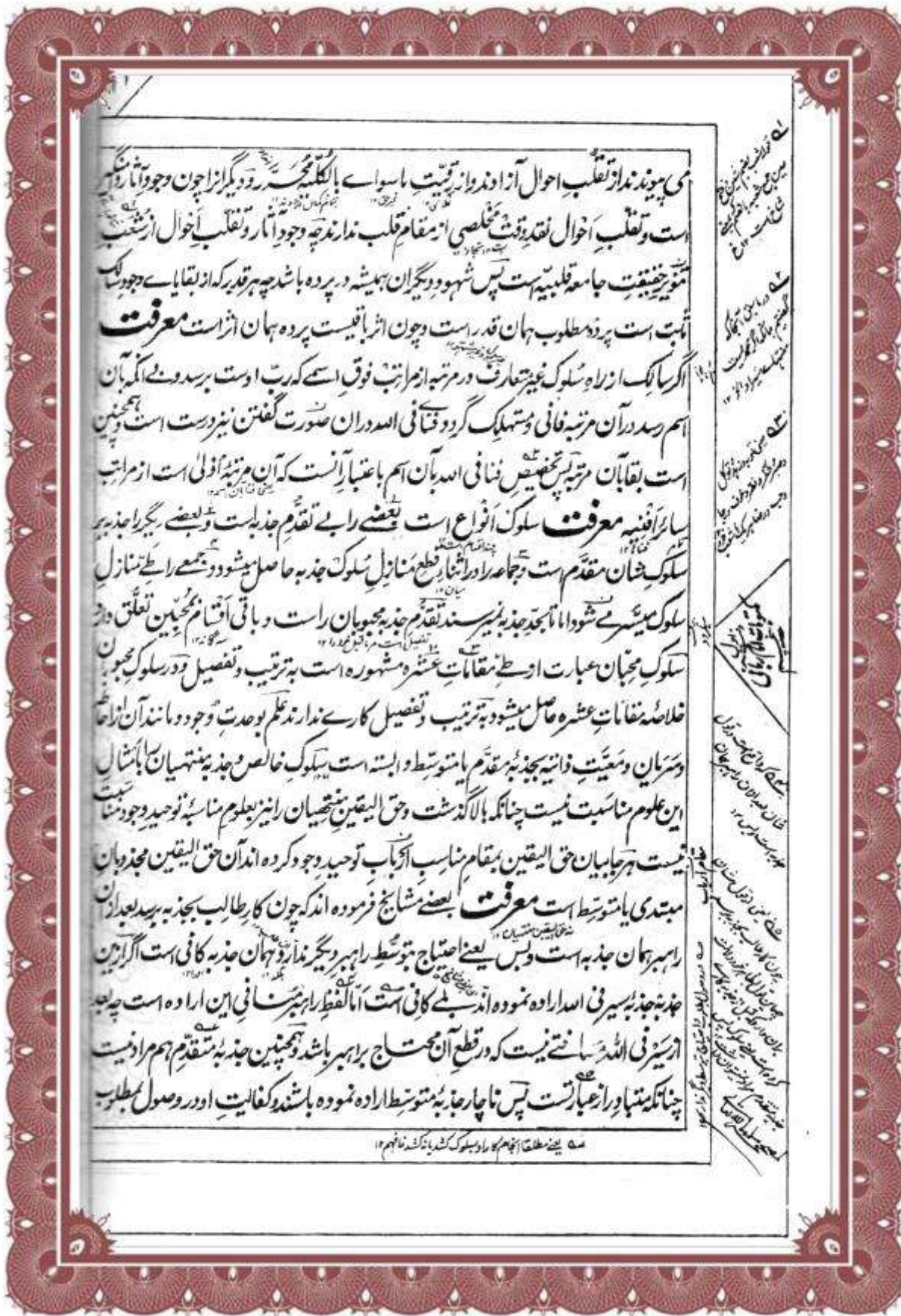












می پیوندند از قلب احوال آزاوند و از تربیت ماسواست بالکلیه <sup>بهر</sup> رو دیگر از چون وجود آثار و  
 است و قلب احوال نقد و ثقیف <sup>بهر</sup> مخلصی از مقام قلب ندارند چه وجود آثار و قلب احوال از مشرب  
 متوخر حقیقت جامعه قلبیه است پس شهو و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود کس  
 ثابت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیمت پرده همان اثر است معرفت  
 اگر ساکن از راه سلوک غیر تعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه بان  
 اهم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک گردد و فانی المدردان صورت گفتن نیز درست است و چنین  
 است بقایان مرتبه پر تحسین فانی البدان هم باعتبار آنست که آن مرتبه اولی است از مراتب  
 سایر اقیهیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی را بجز جذب  
 سلوک شان مقدم است و جماعه را در اثنای قطع منازل سلوک جذب حاصل میشود و بعضی را به تنزل  
 سلوک میسر می شود اما تا بعد جذب میسرند تقدم جذب مجویان راست و باقی اقسام مجویان تعلق  
 سلوک مجویان عبارت از طین مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک مجویان  
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوجدت وجود و مانند آن را  
 و در بیان و معیت و انیه بجز به مقدم یا متوسطه و البته است سلوک خالص جذبیه نه تیسران با مثال  
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نه تیسران را نیز به علوم مناسبت توحید وجود نیست  
 نیست هر چه بیان حق الیقین بمقام مناسب آجاب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجویان  
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب بجز به برسد بعد از آن  
 را بهر همان جذب است و بس یعنی احتیاج متوسطه را بهر دیگر ندارد و همان جذب کافی است اگر این  
 جذب جذب سیر فی السراوده نموده اند بس کافی است اما لفظ را بهر نیست فی این اراده است چه بعد  
 از سیر فی اللد سانه نیست که در قطع آن محتاج بر اهر باشد و همچنین جذب به مقدم هم را نیست  
 چنانکه متبادر از عبارت است پس تا چار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بمطلوب

سه یعنی مطلقاً آنچه که کار سلوک کشاید که تا تمام ۱۱

لله قلبی غیر منقلب  
میران من غیر منقلب  
شکست من

شکست من  
شکست من  
شکست من

شکست من  
شکست من  
شکست من

شکست من  
شکست من  
شکست من

شکست من  
شکست من  
شکست من

شکست من  
شکست من  
شکست من

شکست من  
شکست من  
شکست من



و در وقت حصول این جذب از غرض بقوت تعاضد نموده اند و همان

معلوم نمیشود چه بسیار از سرتیطان در وقت حصول این جذب از غرض بقوت تعاضد نموده اند و همان  
 جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی می بود و ایشان را میگذراشت آنرا جذب متقدم چون محبوبان  
 تعلق دادند اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در ایشان طریق منحصر  
 گذاشت آنرا این کیفیت در حق جمع جذبات متقدم هم منوعست جذب که انجام کار او بسلوک  
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجزوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ  
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از  
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس حرکت افتاده بود و در دم و در  
 می انگاشته و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی  
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن  
 بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و ببقا باشد شرف می شد آن تجلی  
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق بالکائنات یعنی نفس و باطن و من هکذا کیف محرق  
 اول ماس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است و کیف محرق بلکه گویم آن  
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است  
 علی الصلوة و التمسک بالعبادة تجلی بی پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری  
 او در نیست و دلیل بی پرده گی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگ انحال صاحب  
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد و علی الغفران آنجا که گفت سه سوسه  
 بیوش رفت بیک پر تو صفت ۴ نوعین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که  
 بی پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزنی در که آندان محبوبان رنگ ارواح شان  
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است  
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوات و التمسک بالعبادات الکلمات واقع شده است

کلیه از قبیل غیر است  
 و در وقت حصول این جذب از غرض بقوت تعاضد نموده اند و همان  
 جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی می بود و ایشان را میگذراشت آنرا جذب متقدم چون محبوبان  
 تعلق دادند اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در ایشان طریق منحصر  
 گذاشت آنرا این کیفیت در حق جمع جذبات متقدم هم منوعست جذب که انجام کار او بسلوک  
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجزوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ  
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از  
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس حرکت افتاده بود و در دم و در  
 می انگاشته و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی  
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن  
 بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و ببقا باشد شرف می شد آن تجلی  
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق بالکائنات یعنی نفس و باطن و من هکذا کیف محرق  
 اول ماس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است و کیف محرق بلکه گویم آن  
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است  
 علی الصلوة و التمسک بالعبادة تجلی بی پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری  
 او در نیست و دلیل بی پرده گی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگ انحال صاحب  
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد و علی الغفران آنجا که گفت سه سوسه  
 بیوش رفت بیک پر تو صفت ۴ نوعین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که  
 بی پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزنی در که آندان محبوبان رنگ ارواح شان  
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است  
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوات و التمسک بالعبادات الکلمات واقع شده است



عاشق بر حسب رتبه مرتبی هم مرتب است و این وقت و سبب سیرت بر وی در آسمان من سبب است و عظیم  
کون ادا و فعل منزلت بر او نازل شد تا جزای او در جوار رحمت و جود و کرمی و در جوار سلطنت و سلطنت و السلام ان است  
کسی که کما فی حدیث یعنی در حدیث و این حدیث بلفظ کتاب تذکره الصوفیه مذکور است ۱۲

لَمَعَ اللهُ وَقَدْ مَرَّ بِوَقْتِ مَرَاوِزِ وَقْتِ نَازِجِ بَرَقِي اسْتِ زَبْرَاكَةِ اَيْنِ تَجَلِي وَرَقِي اَنْ سَرُورِ كِهْ بَاوِشَا  
 مَرَاوِشَا اسْتِ عَلَي الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةُ مَرَاوِشَا اسْتِ بَلْكَ نَوْسِي اِنْ خُصُوصِيَّتِ وَرَيْنِ تَجَلِي وَرَيْنِ اسْتِ  
 كِهْ اَنْ بَسِيْلِ قَلْتِ وَاقِعِ اسْتِ كَمَا لَا يَخْفُو عَلَي الْعَرَبِ بَابِيهِ مَعْرِفَتِ شَايْخِ قَدْ كَسَّ اللهُ نَسْتِ  
 اَسْرَارَهُمْ وَرَبِيَانِ حَدِيْثِ لِي مَعَ اللهُ وَقَدْ كَلِمَتِي فِي مَسْأَلَةِ مَقْرَبَتِكَ كَمَا تَجَلِي مَحْمُودِ  
 اَوْ طَائِفَةِ اَنْدَرُجَمِ اَوْ وَقْتِ اسْتِ سَمَرِ اَرَاوِهْ نَمُودِهْ اَنْدَرُجَمِ وَبِگَرِ بِنْدَرَتِ وَقْتِ قَائِلِ كَشْتِ مَرَا  
 وَحَقِ اسْتِ كِهْ بَاوِجُودِ اسْتِمْرَارِ وَقْتِ نَاوِرِ نِيْمَتِي اسْتِ كَمَا عِيْنِ الْاَلِيَا اَرْوَةُ الْبَكِيَةِ اِنْفَاوَرِ اَيْنِ  
 حَقِيْقَتِي اَنْ وَقْتِ نَاوِرِ رُوْقْتِ اِدَا اِنْ نَازِ اسْتِ وَبِهَا نَاكِهْ اَنْ سَرُورِ عَلَي الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةُ وَرَعْدِ  
 اَوْ عِيْنِي فِي الصَّلَاةِ اِنْ اَشَارَتِ فَرُودِهْ اسْتِ وَايْمَانِ اَنْ سَرُورِ فَرُودِهْ عَلَي الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ  
 اَقْرَبِ مَا يَكُوْنُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّحْمَةِ فِي الصَّلَاةِ وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاسْمِعُوا لِقَوْلِهِمْ اَسْمِعُوا  
 وَنَحْنُ كَرْتَبِ اَبِي جَلَسْنَا اَنْهْ بِيْشَرِ اسْتِ كَخْبَائِشِ غَيْرِ دِرَانِ وَقْتِ نَسْتِي نَزَا اسْتِ وَتَجَلِي بَعْضِي اِنْ شَايْخِ قَدْ  
 اللهُ تَعَالَى اَسْرَارَهُمْ فَرُودِهْ اسْتِ مَا زَقُوْتِ حَالِ خُودِوَ اسْتِمْرَارِ اِنْ مَحْمُودِ خَبْرِ دَاوِدِهْ اسْتِ حَيْثُ قَالِ  
 تَعَالَى فِي الصَّلَاةِ كَمَا لِي قَبْلَ الصَّلَاةِ قَالَا كَمَا حَيْثُ اَلْمَذْكُوْرَةُ بِكَلِمَةِ النَّفْسِ اَلْمَذْكُوْرَةُ مَعْنِي الْمَسْأَلَةِ  
 كَلِمَتِي مَرَاوِشَا بَاوِدِ اسْتِ كِهْ اسْتِمْرَارِ وَقْتِ مَحْمُودِ اسْتِ سَخْنِ دَرِ اسْتِ كِهْ بَاوِجُودِ اسْتِمْرَارِ حَالَتِي نَاوِرِ  
 بِهَمْ وَاقِعِ اسْتِ يَانِهْ مَجْمَعِ رَاكِهْ بِرَبْدَرِ وَقْتِ اِطْلَاعِ نَدَاوِهْ اِنْ نَفِي اَنْ قَائِلِ كَشْتِ اَنْدَرُجَمِ وَبِگَرِ  
 كِهْ اِنْ اَنْ مَقَامِ بَهْرِهْ دَاوِدِ اَنْ اَعْتَرَفِ نَمُودِهْ اَنْدَرُجَمِ كَسِي رَاكِهْ بِطَفِيْلِ اَسْحَرْتِ عَلَي الصَّلَاةِ  
 وَالصَّلَاةِ وَرَاوِجِيَّتِ دَاوِدِ اَنْدَرُجَمِ اَنْدَرُجَمِ قَرَبِ اَنْ شَرِيْفِي اَرْزَانِي دَاوِدِ اَنْدَرُجَمِ اَنْدَرُجَمِ  
 اللهُ مَسْجُوْدُ اَنْهْ بِكَمَالِ كَرِيْمِهْ نَوْجِيَّتِ اِنْ هَذَا الْمَقَامُ مَعْرِفَتِ مَحْمُودِ كَلِمَةِ كَلِمَةِ اَللّٰهِ الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ  
 مَعْرِفَتِ سَمْتِيَانِ اَرْبَابِ صِفَاتِ وَعِلْمِ وَمَعَارِفِ مَجْدِ وَبَانِ نَزْدِيكِنِهْ دَاوِدِ اَنْدَرُجَمِ  
 بِرُوْشَانِ نِيْمَتِي كِيْرِيْگِ چِهْرِهْ دَاوِدِ اَرْبَابِ قُلُوْبِ اَنْدَرُجَمِ اَنْدَرُجَمِ اِنْ اَرْبَابِ صِفَاتِ اَرْتَقَالِ  
 اَسْطَلَعِ اَنْدَرُجَمِ مَجْدِ وَبَانِ وَايْضًا اَرْبَابِ صِفَاتِ بُوَا سَطَلُوْكَ وَعُرُوْجِ بِنُورِ قَرَبِ بِيْشَرِ وَارَنْدِ

عاشق بر حسب رتبه مرتبی هم مرتب است و این وقت و سبب سیرت بر وی در آسمان من سبب است و عظیم  
 کون ادا و فعل منزلت بر او نازل شد تا جزای او در جوار رحمت و جود و کرمی و در جوار سلطنت و سلطنت و السلام ان است  
 کسی که کما فی حدیث یعنی در حدیث و این حدیث بلفظ کتاب تذکره الصوفیه مذکور است ۱۲

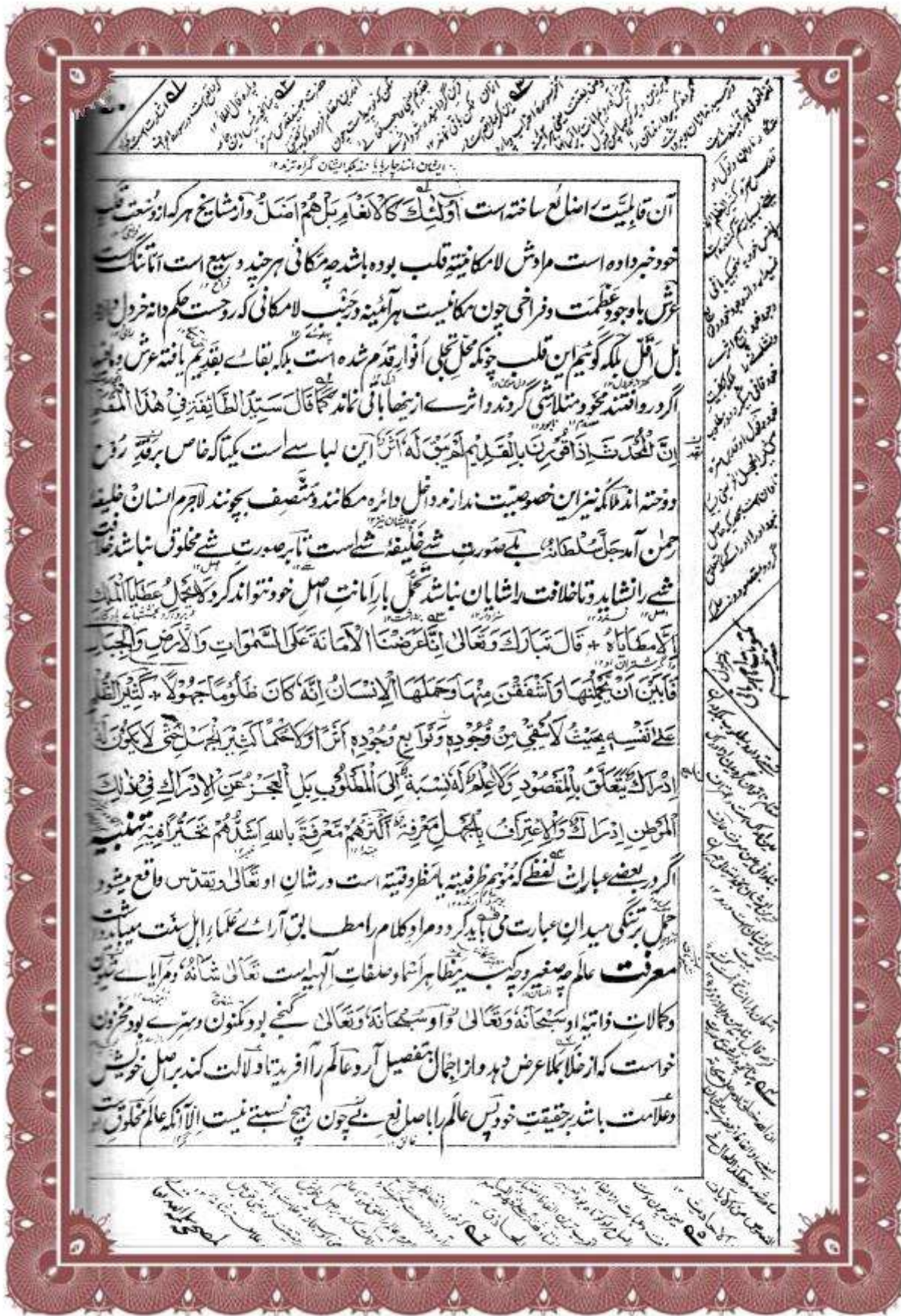
که در آنجا سواست مخرج نهد

باید وقت از دست ندهد  
و در وقت از دست ندهد  
و در وقت از دست ندهد









و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آن تا نکستش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جزیب لامکانی که رحمت حکم دانه خردن بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و عرش اگر در واقعند خود و منقلاشی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام ان تعدت اذا اقتربت بالقلوب لم یبق له اثر این لباس است یکا که خاص بر بقای روح و وحته اند ما که نیز این خصوصیت ندارد و در عمل دائره مکانند و تصفیح بچونند لاجرم انسان خلیفه حرم آمد جعل سلطان کتب صورتش خلیفه شمس است تا بر صورتش خلق نباشد خدای شمس را شاید و تا خلافت راشایان نباشد محل باران است اصل خود تواند کرد و کما قال عطاء الله

الکرام طابا له + قال تبارک و تعالی انکلمت الایمانه علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یخجلن او یشفقن منها و حملها الایمان ان الله کان ظاهرا و باهرا و کما قال فی قوله علی نفسه یحیی من یجود و یتوابع یجود ان اول کما ان یجود من شیء لا یجود ان اول کما ان یجود بالمتصوره کما ان یجود ان الالذک فی ذلک المرطین ان ذلک و الاعتراف بالجهل معرفه انهم معرفه بالله انکذهم تخیرا فیه تمسب اگر در بعضی عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود محل بر تنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد معرفت عالم پیغمبر و کسب بیظان بر آنها و صفات الهیه است تعالی شانند و مرایا و کلمات و اتمیه او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و ستر بود و مخزون خواست که از خطا بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرینا و دلالت کند بر اصل خویش و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نعتی چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است

و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آن تا نکستش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جزیب لامکانی که رحمت حکم دانه خردن بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و عرش اگر در واقعند خود و منقلاشی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام ان تعدت اذا اقتربت بالقلوب لم یبق له اثر این لباس است یکا که خاص بر بقای روح و وحته اند ما که نیز این خصوصیت ندارد و در عمل دائره مکانند و تصفیح بچونند لاجرم انسان خلیفه حرم آمد جعل سلطان کتب صورتش خلیفه شمس است تا بر صورتش خلق نباشد خدای شمس را شاید و تا خلافت راشایان نباشد محل باران است اصل خود تواند کرد و کما قال عطاء الله

و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آن تا نکستش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جزیب لامکانی که رحمت حکم دانه خردن بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و عرش اگر در واقعند خود و منقلاشی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام ان تعدت اذا اقتربت بالقلوب لم یبق له اثر این لباس است یکا که خاص بر بقای روح و وحته اند ما که نیز این خصوصیت ندارد و در عمل دائره مکانند و تصفیح بچونند لاجرم انسان خلیفه حرم آمد جعل سلطان کتب صورتش خلیفه شمس است تا بر صورتش خلق نباشد خدای شمس را شاید و تا خلافت راشایان نباشد محل باران است اصل خود تواند کرد و کما قال عطاء الله







چه کار دارد به معرفت **محل تابان آن سرور** و **اعلیٰ العینین** و **السکامه** و **الحقیقه** اگر چه بواسطه  
 اتباع آنحضرت علیه السلام و **تکلمه و الحقیقه** از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است  
 علیه السلام و **تکلمه نصیبت** و سایر انبیاء را **علیقت** و **تکلمه الصلوات** و **الحقیقت** و **تکلمه**  
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا و اهل  
 بیت و علیهم السلام و **القیام** و **تجلیات صفات مراتب قرب** حاصل است که **محل تابان** این  
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت **تمثلاً** شخصی بجهت جمال آفتاب **مراج** و **عروج**  
 طے کرده بافتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از **ملی** برقیقی نماند و شخصی دیگر با وجود  
 ذات آفتاب و **عروج** آن مراتب **مراج** است هر چند میان او و آفتاب **مالی** در میان نیست  
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است بافتاب و **مالیت** است بکمال و **قیقه** او پس در هر که  
 قرب بیشتر است و معرفت زیادتر **فاضلتر** است پس **قیق** ولی از اولیای این امت که **خیر الامم** است  
 با وجود **افضلیت** پیغمبر خویش **مرتبه** هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش  
 از مقام **آبه** **افضلیت** نصیبی حاصل شود **فضل** کلی انبیا است اولیا **تکلیلی** انده و **تکلیلی**  
**آخر الکلاک** **الحکم** **لله** **سبحانه** **علیه** **ذالک** **و علی** **جمع** **تعمایه** **و الصلوة** **و السکامه** **و علی**  
**افضل** **انبیایه** **و علی** **جمع** **الانبیاء** **و المرسلین** **و الذلک** **کرم** **المقرین** **و علی** **المتقین**

علی و علیهم السلام  
 با همسایگان نیست از  
 تجلی ذات هر چه است

علی و علیهم السلام  
 کس تابان از دولت  
 با انبیا علیهم السلام  
 در شکی نیست

کلمه تابان  
 در این کتاب

علی و علیهم السلام  
 در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

و **الشهد** **لی** **کتاب** **و وصفت** **متا** **و مشتم** **و الصالحین**

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب  
 و شبها غیره **بیشتر** **بیشتر** **الله** **الرحمن** **الرحیم** **الله** **الذی** **شرقتنا** **باعتنا** **باعتنا**  
**انتم** **سلین** **و حسب** **تاعین** **الکتاب** **النبی** **عانت** **فی** **الدین** **و الصلوة** **و السکامه** **و علی** **من** **تم**  
**بنیان** **الصلوة** **و تر** **ع** **اعلام** **الهدایة** **و علی** **آله** **الابرار** **و محبه** **الاکابر** **باید** **دانست** **که**



























عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجه علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده اند قدس سره الله تعالی سره که واسطه یادداشت پذیرا است یعنی مرتبه گیر نیست مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان این طریق علییه است هر چند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود و فیصله به کتب کرامت و تعهدی به کتب کرامت منسوی بر آن است و آنکه ویدش نقد خود مردانه است به آبی است و بقضی چون نموده قوم موسی را نه خون بود آب بود و کانت کلام و الا کلام

### مشیت و حکم

نیز بیایم تا بی سینه محمود صدور یافته و ترغیب بر صحبت شیخ کامل و اجتناب از صحبت ناقص و تباہی است ذلالت حق سبحانه و تعالی از ویادی و طلب خود که است فرموده از هر چه منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گردان و بجز سینه سید البشیر الخیر عن ذیغیر الصبر علیہ و تحلی الیه الصلوات و التعلیمات و التفات نامه گرامی مشرف ساخت چون طلب از طلب و شوق و شمع از زور و تعطش بود در نظر بسیار زیاده و آمد چه طلب منتهی حصول است و در مقدمه وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و او نداوی خواهی حصول طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احتراز باید نمود و مبادا فتوری و روی راه یابد و بر دوستانه و ران حرارت تا تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت لایق شکر کنیم که لازمه شکر و دوام انجام و تضرع است بجناب تبار خدای عزوجل سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جلال لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت انجام تضرع بیشتر شود صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و کانت گفته تکلیف است که ایمان این است

صحة امره اصل را تا حسن بخواند

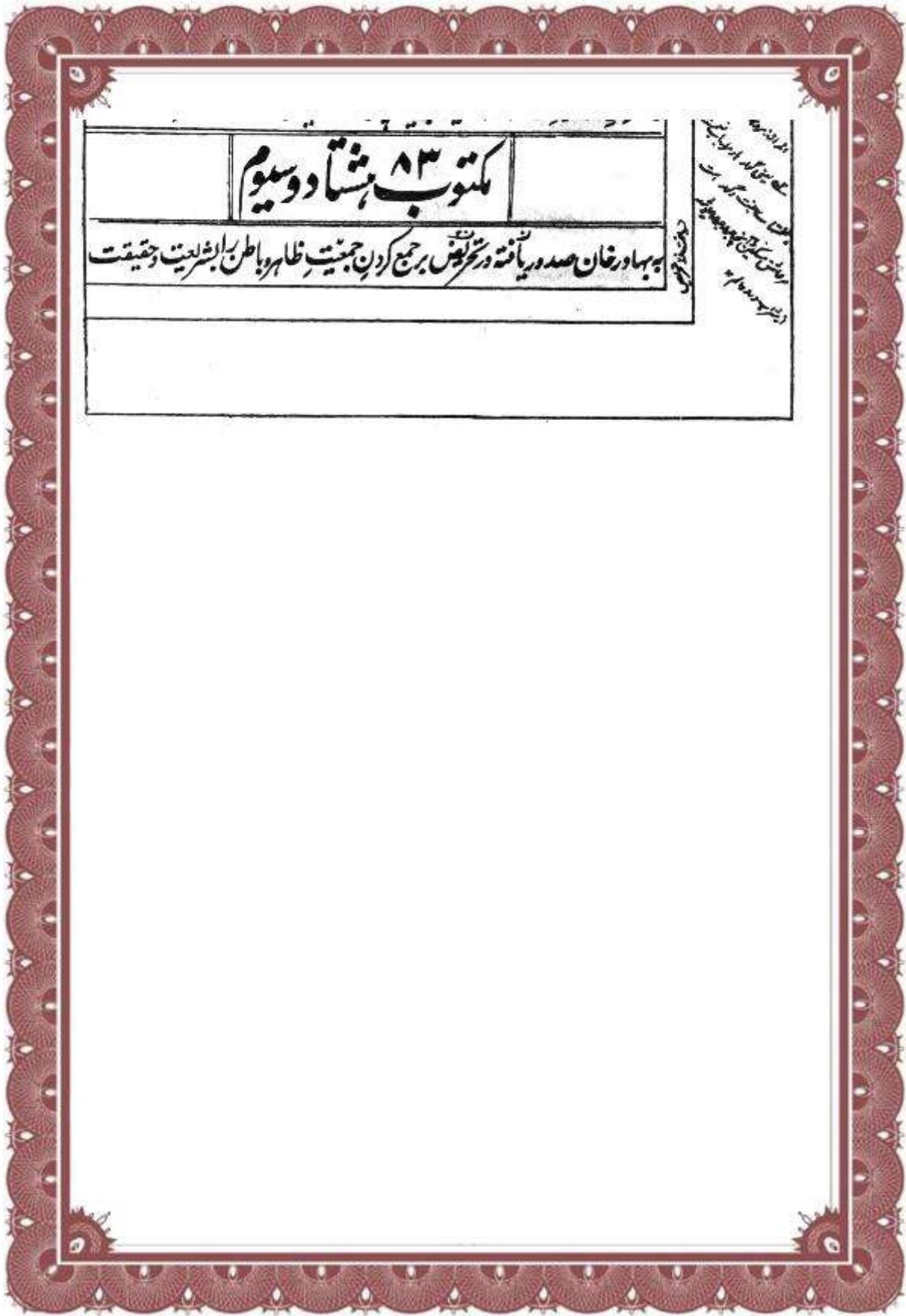
سینه محمود صدور یافته و ترغیب بر صحبت شیخ کامل و اجتناب از صحبت ناقص و تباہی است ذلالت حق سبحانه و تعالی از ویادی و طلب خود که است فرموده از هر چه منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گردان و بجز سینه سید البشیر الخیر عن ذیغیر الصبر علیہ و تحلی الیه الصلوات و التعلیمات و التفات نامه گرامی مشرف ساخت چون طلب از طلب و شوق و شمع از زور و تعطش بود در نظر بسیار زیاده و آمد چه طلب منتهی حصول است و در مقدمه وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و او نداوی خواهی حصول طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احتراز باید نمود و مبادا فتوری و روی راه یابد و بر دوستانه و ران حرارت تا تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت لایق شکر کنیم که لازمه شکر و دوام انجام و تضرع است بجناب تبار خدای عزوجل سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جلال لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت انجام تضرع بیشتر شود صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و کانت گفته تکلیف است که ایمان این است

صحة امره اصل را تا حسن بخواند









مکتوب ہشتاد و سوم

بہ ماورغان صد و ریافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

مکتوب ہشتاد و سوم  
بہ ماورغان صد و ریافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن بر ایشاعت و حقیقت























والمعروف

لعل قال هذا قال الله  
لا يظنون بالله ولا باليوم الآخر  
وإن من لدن الله عذبا كبيرا  
من يظن بالله ولا باليوم الآخر  
من يظن بالله ولا باليوم الآخر  
من يظن بالله ولا باليوم الآخر

از بر آنست خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه  
اهل اسلام نسخ جو و هر که شوکت میجو و اسلام است به علامت حصول دولت اسلام  
بفرض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را  
بخش فرموده و در جاهست بر سر فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر چنین پندارند  
و چون چنین پندارند و مانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان مشغول  
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است  
همچنانکه گفته است از ایشان طلب دروغ و عا که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در  
کلام مجید خود میفرماید **وَمَا آتَاكُم مِّن شَيْءٍ فَذَكَرْهُ إِذْ ذُكِرْتُمْ بِهِ وَلَئِن كُنْتُمْ مِنْهُمْ  
سُئِلْتُمْ إِذَا تَدَارَكُوا السَّلَامَ أَلَمْ يَكُن لَكُمْ فِي اللَّهِ حَقٌّ أَنْ يُكَفِّرَ بَعْضُهُمْ أَسْئَاتِهِمْ خَلْفَهُمْ  
وَأَنَّكُمْ كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ** و عا این دشمنان اهل مجال  
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان  
اگر عا نخواهند کرد و بتان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه  
نیمانند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی عبادت او نگردد شستن است  
از نفع و ضرر خود بوسط اعلا کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت و گوشت و گوشت و گوشت و گوشت  
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوٰة و السلام  
**وَالْحَقِّيَّةُ وَوَلَسَّ مَعْظِمُ تَرَاوِضَاءِ مَعْلَمِ لَانِيَّةِ مَحْضِيَّةِ بِاللَّهِ مَحْضَانَهُ ذِكْرًا وَبِالْإِسْلَامِ كَرِيمِ دِينِنَا  
وَأَكْبَرُ عَلَيْكَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَصْرُوحًا بِمَرْيَمَ بَارِكْ بِهَا رَبِّمُ بَعْدَ سَيِّدِ  
النُّوِّ بَارِكْ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِهِمِنَ الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا مِنَ النَّسَبِ لِمَا تَسَلَّمَ مَلَكًا وَالسَّلَامُ  
أَكْبَرُ لَانِ إِخْرَاجِ حَاجَلِ الرُّقْتِ أَنْ يَضْرُوبِي وَوَلَّابِي وَنَسْتِ بِطَرِيقِ إِجْمَالِ نَوْشَةِ نَوْشَتَا وَبِعَازِزِ  
اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت  
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان**

از بر آنست خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه  
اهل اسلام نسخ جو و هر که شوکت میجو و اسلام است به علامت حصول دولت اسلام  
بفرض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را  
بخش فرموده و در جاهست بر سر فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر چنین پندارند  
و چون چنین پندارند و مانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان مشغول  
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است  
همچنانکه گفته است از ایشان طلب دروغ و عا که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در  
کلام مجید خود میفرماید **وَمَا آتَاكُم مِّن شَيْءٍ فَذَكَرْهُ إِذْ ذُكِرْتُمْ بِهِ وَلَئِن كُنْتُمْ مِنْهُمْ  
سُئِلْتُمْ إِذَا تَدَارَكُوا السَّلَامَ أَلَمْ يَكُن لَكُمْ فِي اللَّهِ حَقٌّ أَنْ يُكَفِّرَ بَعْضُهُمْ أَسْئَاتِهِمْ خَلْفَهُمْ  
وَأَنَّكُمْ كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ** و عا این دشمنان اهل مجال  
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان  
اگر عا نخواهند کرد و بتان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه  
نیمانند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی عبادت او نگردد شستن است  
از نفع و ضرر خود بوسط اعلا کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت و گوشت و گوشت و گوشت و گوشت  
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوٰة و السلام  
**وَالْحَقِّيَّةُ وَوَلَسَّ مَعْظِمُ تَرَاوِضَاءِ مَعْلَمِ لَانِيَّةِ مَحْضِيَّةِ بِاللَّهِ مَحْضَانَهُ ذِكْرًا وَبِالْإِسْلَامِ كَرِيمِ دِينِنَا  
وَأَكْبَرُ عَلَيْكَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَصْرُوحًا بِمَرْيَمَ بَارِكْ بِهَا رَبِّمُ بَعْدَ سَيِّدِ  
النُّوِّ بَارِكْ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِهِمِنَ الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا مِنَ النَّسَبِ لِمَا تَسَلَّمَ مَلَكًا وَالسَّلَامُ  
أَكْبَرُ لَانِ إِخْرَاجِ حَاجَلِ الرُّقْتِ أَنْ يَضْرُوبِي وَوَلَّابِي وَنَسْتِ بِطَرِيقِ إِجْمَالِ نَوْشَةِ نَوْشَتَا وَبِعَازِزِ  
اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت  
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان**

تعالی  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

























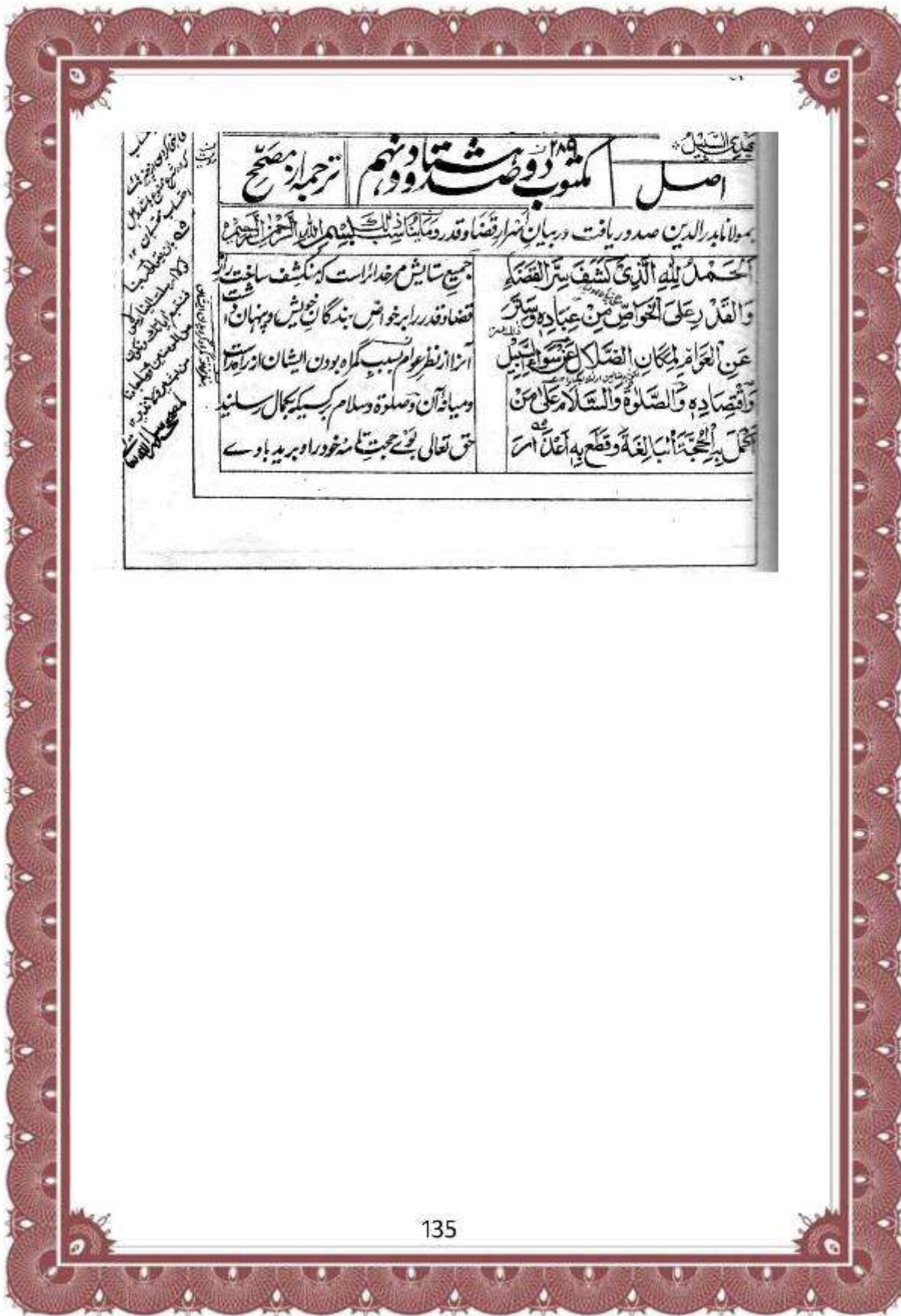












حمد السنين

**اصل** **کتاب دوشمتم و دهم** ترجمه از مصحح

مولانا میرالدین صدور یافت در بیان احوال قضا و قدر و مائتات و کتب بیهوده و الله اعلم بالصواب

<p>جميع ستايش من خدا راست که تکليف ساخت تقضا و قدر را بر خواست بندگان عيش و پنهان آزاد نظر علوم سبب گمراه بودن ایشان از راه و ميانه آن وصله و سلام که سبب کمال رسانيد حق تعالی بجهت من خود را و بر يد باد سے</p>	<p>الحمد لله الذي كشف ستر القصة والقدر على الخواص من عباده عن العارفة لكان الضلال سبب السبل واقصاده والصلوة والسلام على من أكمل به الحجة باب الغة وقطع به أقال امر</p>
--	--

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي كشف ستر القصة  
والقدر على الخواص من عباده  
عن العارفة لكان الضلال سبب السبل  
واقصاده والصلوة والسلام على من  
أكمل به الحجة باب الغة وقطع به أقال امر











أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ  
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُصُولِ الْفِعْلِ  
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ اجْتِمَاعُ  
 الْمُرْتَبِطَيْنِ عَلَى التَّرْقَائِدِ بِهَيْئَتَيْنِ  
 مُتَخَلِّفَتَيْنِ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفَلَّاحُ  
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي وَصْفِ  
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا  
 بِشَيْءٍ كَوْنَهُ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْحَقْدَ  
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرَ الْقُدْرَةِ  
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ  
 مَعَادٍ إِذْ لَا مَعْنَى لِتَأْثِيرِ فِي الْوَصْفِ  
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذْ الْوَصْفُ  
 أَشْرَ الْمُنْتَفِعِ عَلَيْهِ لِكُنْهِ مَحْتَجِبِ إِلَى  
 تَأْثِيرِهِ لِأَنَّ عَلَى تَأْثِيرِ أَصْلِ الْفِعْلِ  
 إِذْ وَجُودِ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ  
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْدُودُ فِي الْقَوْلِ  
 بِالتَّأْثِيرِ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ عَلَى  
 الْأَشْعَرِيِّ إِذِ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ  
 أَيْضًا بِالْجَادِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ  
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْجَادِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعرائی بتاثير قدرت حادثه در  
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتين متخالفتين  
 است اجتماع دو مرتبه اثر واحد اما از دو جهت  
 مختلفه و قابل گشته است قاضی ابوبکر الفلاحی  
 بتاثير قدرت حادثه در وصف فعل بدین پنج  
 که شریف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت  
 یا معصیه و تحت از نزد این بند و ضعیف تاثير  
 قدرت حادثه است در هر یک از نفس فعل و وصف  
 فعل چه تاثير قدرت حادثه در وصف بدون  
 تاثير و در اصل پنج معنی ندارد زیرا که وصف  
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما  
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل  
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر  
 وجود اصل و پنج اشکال نیست در قول  
 بتاثير قدرت عبد هر چند این قول بر  
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف  
 تاثير در قدرت عبد نیز بايجاد حق است  
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز بايجاد  
 اوست تقالی

تفسیر  
 فی  
 التاثير  
 فی  
 الفاعل  
 و  
 المفعول  
 فی  
 الفاعل  
 و  
 المفعول







عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقه  
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در  
 شعر است که چون متحرک گرداند او را با متحرک  
 پس سخن مجبور محض است کاشع و این قول  
 کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد و کافر دید  
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان  
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ندو  
 خیر و شر و هر چه میکنند پس فاعل آن  
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است  
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال  
 تا تاثیر است و در امور احقیقه اختیار پس نزد  
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه  
 وارد گویم هر چه قدرت را در افعال تا تاثیر  
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح  
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته است  
 بدین سبب که می آفرید حق تعالی افعال عباد  
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و امتیاز  
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -  
 و نیز قدرت عبد علت عادی گشته است از  
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقه  
 لا استیلاعة لنا و العبد کاشعری اذا  
 حرکتها الیه یحرکت فکذا لک  
 العبد مجبور کاشعری و هذا کفر و  
 من اعتقد هذا ینصیر کافر و قال  
 ایضاً فی مذهب الجبریه قو لهم  
 ان لیس للعباد افعال علی الحقیقه  
 الا فی الخیر و لا فی الشر و ما یفعل العبد  
 قال فاعل هو الله سبحانه و هذا کفر  
 فان قلت اذ لم یکن لقریه العبد  
 تا یتر فی افعال و لم یکن اختیاراً  
 له حقیقه فما منته نسبتاً لافعال الیه  
 العبد حقیقه عند اشعری قلت ان  
 القدره وان لم یکن لها تاثیر فی  
 الافعال الا انه سبحانه جعلها  
 مدار الوجود الالهی بان یخلق  
 الله تعالی الافعال عقیب صرفه  
 قدره هم و اختیار هم الی الافعال  
 بطریق جبری العاده و کانت القدره  
 لعله عادیه لوجود الافعال فی کون

کفر است

فعال علی الحقیقه  
 در خیر و شر  
 در چه میکنند پس فاعل  
 همان حق است  
 قول نیز کفر است

کفر است







چه ای بجعل الفعل واجباً و مستعاضاً و وجوب الفعل امتناعاً عنها في اختيار ارتكاد الفعل انما لا بد من وجوب بالاختيار و هو كما لا يخفى و انما لا بد من وجوب بالاختيار

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْاِخْتِيَارَ  
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ لِاِخْتِيَارِ مَنْفَعَةٍ لَهُ وَالصَّاحِبُ  
 مُتَقَوِّضٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّ فِعْلَهُ  
 مُسْتَعَانَةٌ بِالنَّظَرِ إِلَى الْفَعْلَاءِ أَمَا وَاجِبٌ  
 أَوْ مُتَمَعٍّ إِذْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَنْ جُودَ فَعَلٍ  
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ  
 الْفِعْلِ بِالِاخْتِيَارِ مَنْفَعِيًّا لَهُ لَمْ يَكُنْ  
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا الْفِعْلُ  
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنَّ الْقَوْلَ شَبَّهَ الْقَوْلَ  
 قَدْ تَرَى الْعَبْدَ فِي إِجَادِ أَفْعَالٍ مَعَ كَمَالِ  
 ضَعْفِهِ فَوَعْنَايَةِ السَّخَاةِ وَوَمَنْشَأُ  
 نَهْيًا بِنَاءِ السَّفَاهَةِ وَيَهْدِي أ بِالْعِمْشَانِ  
 مَا وَرَاءَ النَّهْرِ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى سَعْيَهُمْ مِمَّا فِي  
 تَعْمَلِيهِمْ فَمِنْ هَذَا بِنَاءِ الْمَسْئَلَةِ حَتَّى قَالَ  
 إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا عَمِلَ حَسَنًا لَمْ يَمُتْ حَيْثُ لَمْ  
 يَسْتَبْرَأْ لِأَنَّ شَرِيكَهُ وَاحِدٌ وَامْتَعَنَ لَمْ  
 يَنْبَسُ شَرِيكُهُ لَمْ يَخْضَعْ وَتَعَمَّتِ الْجَبْرِتِيَّةُ  
 أَنَّهُ لَا يَفْعَلُ الْعَبْدُ صِلًا وَإِنْ حَرَّكَتَهُ  
 بِمَنْزِلَةِ حَرَّكَتِ الْجَمَادِ لَا فَرْقَ لَهُمْ  
 أَصْلًا وَلَا قَصْدًا وَلَا اِخْتِيَارًا وَرَعَمُوا

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد و یا نخواهد کرد و عاقبت  
 مافی البایان چنین قضا اختیار عید را واجب  
 و لازم میگردد و این مثبت است اعتبار است مافی  
 آن و نیز مقتضی است بافعال بارئ تعالی زیرا که  
 فعل او بجهاد بنظر قضا واجب است یا متمنع  
 چه قضا اگر بوجود متعلق است واجب است یا بعد  
 پس متمنع پس اگر وجوب فعل اختیاری منافی اختیار  
 بود بائ تعالی در افعال خود مختار نبود که  
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق  
 قول با استقلال قدرت عید در ایجاد افعال  
 خویش با وجود کمال ضعف و درغایه سبکی است  
 و نشانه نهایت بیخودی و ازینجا است که مشایخ  
 ماوراء النهر شکر الله تعالی سعيهم مما في  
 اندر تفصیل ایشان اندرین مسئله سجدیکه گفته اند  
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس  
 غیر از یک شریک اثبات نکرده اند و معتزله  
 شرکا بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه  
 زعم نموده که فاعل است هرگز مرعبد را و نه قدرت  
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات  
 و گفته که عید نه فعل خیر ثواب داده شود و

له من غیر  
 مستیلاست  
 مستیلاست  
 عطف بر  
 انضمام  
 عطف بر  
 عطف بر  
 عطف بر  
 عطف بر

کتاب  
 در  
 اصول  
 فقه  
 جلد  
 اول  
 صفحه  
 ۸۲







بزمیست شعری بلکه بزمیست جبری پس  
 موم میزند با یکدیگر بعد از حقیقت اختیار  
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجوب است  
 و گاهی بعضی اختیار موم قائل میشود  
 که مستلزم جبر است و معتدل است کلامیست  
 از مومفیه اندرین مقام استماع بینامیت  
 و فعلیست که است پس و هرگز تا  
 نیست موقدرت عبد را در افعال حرکات  
 بمنزله حرکات جمادات است بلکه وجود  
 عبد از روست ذات و صفت مثل سراسر است  
 بزمین هموار که پندار آن را نشنیده اند  
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چسبند  
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین  
 کلامها دلیر ساخته است مرآت را بر آینه است  
 و مسألهات و اقوال و افعال پس گوئیم در تحقیق  
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقت المراد  
 بدینستیکه اگر اختیار ثابت نبوده مر عبد را  
 حقیقت چنانکه بزمیست شعری است البته نسبت  
 به موم و حق تعالی نظم را بعباد چه را  
 نه اختیاریست حاصل است موقدرت ایشان

مذهب اکثر شعری بل إلى مذهب  
 الجبري فتارة يقولون بان الاختيار  
 للعبد حقيقة ونسب الفعل لمبدئ  
 مجاز وتارة يقولون بصحة الاختيار  
 المستلزم للجبار ومع ذلك كسبحوا  
 اكله بعض الصوفية في هذا المقام  
 من ان العاقل واحد ليس الا هو  
 وان لا تأثير لقدرة العبد في الافعال  
 اصلا وان حرركاته بمنزلة حرركات  
 الجمادات بل وجود العبد ذاتا و  
 صفة كسراب يفتقر بحسبه الظاهر  
 ماله احسن اذ لعله لا لم يجد شيئا  
 ووجد الله عندنا وامثال هذا الكلام  
 اذ قد اذكم جزا عنكم المداهنات والافعال  
 في الاقوال والافعال فنقول في تحقيق  
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقيقة  
 المراد ان الاختيار لو لم يكن ثابتا  
 للعبد حقيقة كما هو مذهب شعري  
 لما نسب الله تعالى الظاهر الى العبد  
 اذ لا اختيار له ولا تأثير لقدرة

به اشاره الی مذهب  
 الجبري فتارة  
 كسباب حقيقة  
 به بعض الصوفية  
 في هذا المقام  
 من ان العاقل  
 واحد ليس الا هو  
 وان لا تأثير  
 لقدرة العبد  
 في الافعال  
 اصلا وان  
 حرركاته  
 بمنزلة  
 حرركات  
 الجمادات  
 بل وجود  
 العبد ذاتا  
 و صفة  
 كسراب  
 يفتقر  
 بحسبه  
 الظاهر  
 ماله احسن  
 اذ لعله  
 لا لم  
 يجد  
 شيئا  
 ووجد  
 الله  
 عندنا  
 وامثال  
 هذا  
 الكلام  
 اذ قد  
 اذكم  
 جزا  
 عنكم  
 المداهنات  
 والافعال  
 في  
 الاقوال  
 والافعال  
 فنقول  
 في  
 تحقيق  
 هذا  
 المقام  
 والله  
 سبحانه  
 اعلم  
 بحقيقة  
 المراد  
 ان  
 الاختيار  
 لو  
 لم  
 يكن  
 ثابتا  
 للعبد  
 حقيقة  
 كما  
 هو  
 مذهب  
 شعري  
 لما  
 نسب  
 الله  
 تعالى  
 الظاهر  
 الى  
 العبد  
 اذ  
 لا  
 اختيار  
 له  
 ولا  
 تأثير  
 لقدرة



وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ  
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبَيْهُوتَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ  
 كِتَابِهِ الْمَجِيدِ وَفَعَّلَ الْمَدَارِيَةَ بِدُونِ  
 الشَّائِرِ وَكَوْنِي الْجَمَلَةَ لِأَنَّهَا تَجِبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ  
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَيُّدِ وَالْمَعْتَذِرَ الْعَمِيَّةَ  
 مِنْهُ لَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمَضُ  
 قَائِمًا لَمْ يَكُنْ يَطْلُمُ أَصْلًا إِذْ هُوَ مَجْمُوعٌ  
 مَا لَكَ عَلْمُ الْأَطْلَانِ يَتَصَرَّفُ فِي ظِلْمِ  
 الْمَطْلُوقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ  
 إِلَيْهِمْ فَهِيَ تَنْبِذُ الشُّبُهَاتِ الْأَخْتِيَارِ لَهُمْ  
 وَأَخْتِيَارُ الْجَارِ فِي هَذَا هِيَ النَّسَبَةُ فَخَلَّ  
 الْمَسْبُوبُ فِي قَلْبِ نَكَبٍ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ وَقَدْ  
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْأَخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُو  
 إِمَّا أَنْ يُرَادَ بِهِ الضَّعْفُ بِالنَّسَبِ إِلَى  
 لِحْتِيَارِهِ تَعَالَى فَهِيَ سَلَمَةٌ وَلَا تَرْتَابُ فِيهِ  
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ  
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ الْبَيْتِ الْمَسْكُونِ وَأَمَّا  
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدِّ خَلِيَّةِ الرَّحْمَنِ  
 فِي الْأَعْمَالِ فَهِيَ مَشْرُوعٌ وَهُوَ أَوْلَى الْمَسْئَلَةِ  
 وَنَسَبُ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مَقْصُودًا بِبَعْضِ أَنْ

تاثير سے قدرت ايشان مرا محض است  
 نزد اشعری پس وحال آنکه نسبت نموده است  
 حق سبحانه و تعالی ظلم را با ايشان در موضع متعدده  
 از کتاب مجيد خود و مدار تيره صرف بدون تاثير  
 و لوقی جمله تصحيح نمی نماید صدور ظلم را از ايشان  
 آرے الامام و تعذیب حق صل علام عباد را  
 بدون آنکه ايشان را اختيار سے حاصل بود صلا  
 ظلم نیست چه او سبحانه مایکست علی الاطلاق  
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و بهر نهجیکه خواهد اما  
 نسبت ظلم با ايشان پس تلزم ثبوت اختيار  
 را ايشان را و احتمال تجب از اندرین مسله  
 خلاف متبادر است بدون ضرورت از کتاب  
 آن کرده نشود و اما قول بضعفا اختيار پس  
 خالی نیست که مراد بان اگر ضعفا نسبت با اختيار  
 حق است تعالی پس مسلم است و کسے دوران  
 نزاع نیست و همچنین ضعفا بمعنی عدم استقلال  
 در صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعفا بمعنی  
 عدم فعلیت اختيار و افعال پس مسلم نیست  
 و آن اول مسله است و سند منع مفسلا  
 پیش ازین گذشته

در اسم  
 نه تالیله که در کتاب  
 انهم علیها ذیل  
 ذیل ذیل الذین حادوا به  
 انهم علیها ذیل  
 انهم علیها ذیل  
 انهم علیها ذیل

در اسم  
 نه تالیله که در کتاب  
 انهم علیها ذیل  
 ذیل ذیل الذین حادوا به  
 انهم علیها ذیل  
 انهم علیها ذیل  
 انهم علیها ذیل



يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ  
 بِقَدْرٍ طَائِفَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ  
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قال  
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ  
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ  
 وَهُوَ سَجَّادٌ حَكِيمٌ رُفُوفٌ رَحِيمٌ  
 لَا يَلِيْقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ  
 تَكْلِيفٌ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ  
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ  
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْيَسِيرَ  
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْكُومَةِ عَنِ  
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالصَّلَاةِ الْيُسْرَى  
 وَكُلِّ ذَلِكَ يَسِيرٌ غَايَةُ الْيُسْرِ وَكَذَلِكَ  
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيْأَتِهِ السُّهُولَةُ وَالْوُضُوءُ  
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ مِنْ بَعْزِ الْعَشْرِ  
 وَالْمَقْدَرُ بِالْكَفْلِ وَالْتِصْفِ مَثَلًا  
 يَسْرًا يَتَقَلُّ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ  
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ الْيَمَامَةِ خَلَقَ أَنْ يَتَعَمَّرَ  
 الْأَصْلَ فَيَجْعَلُ الْوُضُوءَ خَلْفًا هُوَ الْيُسْرَى  
 وَكَذَلِكَ حَكْمُهُ أَنْ مَنْ كَلَّفَ مِنْ كَلْفِ

والتكليفات كتحقيق حق تعالى التكليفات  
 مرئيه كان خود را با اندازه طاقت و استطاعت  
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت نموده  
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده  
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب  
 کند از شما و انسان ضعیف آفریده شده است  
 چگونه و حال آنکه او بجا ندهد با حکمت او بار آفت  
 و رحمت نسوزد حکمت او است رحمت او که تکلیف  
 را بر او بسیار آسان کند که او نتواند تحمل کند که کرده است  
 بنده را بر سر و شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بردارد  
 بلکه تکلیف داده است با آنچه آسان تر است  
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه  
 و سجود و قراة میسر و این همه که آسان اند و نعمت  
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت  
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده  
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است  
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندهگان  
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است  
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد از اصل خواندن  
 بر عوض ضعیف را مشعر ساخته و همچنین حکم فرموده که

والتكليفات كتحقيق حق تعالى التكليفات

والتكليفات كتحقيق حق تعالى التكليفات

والتكليفات كتحقيق حق تعالى التكليفات



تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ  
 سَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى  
 السُّجُودِ وَالسُّجُودِ صَلَاتُكَ مُؤَمِّيًا إِلَى غَيْرِكَ  
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى الشَّاطِرِ فِي الْأَحْكَامِ  
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرٍ لِإِعْتِبَارِ رُؤْيَا الْأَنْصَافِ فَيَعْدُ  
 سَامًا التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ  
 تَيْسُرٍ وَنَهَائَةِ الشَّهْوَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ  
 تَرْفَعَةٍ مِنْهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي  
 حَفَّاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمُضَلَّاتِ  
 حَيْفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتَى الْعَوَامُّ فِي بَادِيَةِ  
 تَكْلِيفَاتِ رِثْمَاتِ مَوَالِدٍ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ تَيْسُرًا  
 زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ  
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى  
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمْنِ إِلَّا  
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ  
 تَيْسُرِي أَدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلبَعْضِ مَتَى  
 عَلَى رُجْحٍ وَظُلْمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ  
 حَاطِبِيَّةٌ نَاشِئَةٌ عَنِ هَوَى النَّفْسِ  
 كَمَا سَأَلَ الْمُتَّصِبَةَ بِعِبَادَاتِ اللَّهِ  
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبَّرَ عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که  
 بر قعود قادر نبود و بر سپلو خفته نماز ادا نماید همچنین  
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد یا شاره نماز  
 ادا کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر  
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار  
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در  
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید  
 کمال آفت اورد سبحانه بر عباد و صعوبات آفرید  
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات  
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از  
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای  
 زیاده روزه فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض  
 و علی هذا القیاس و تیسرت این تیسری  
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم  
 وجدان یسر در اداء احکام مر بعضی را  
 بینی است بر وجود طلبات نفسانیه  
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا  
 نفس آماره که ایستاده است بعد از  
 حق سبحانه و تعالی فرمود  
 حق سبحانه و تعالی و تعالی و شورا آمد

در احکام شرعی  
 در احکام شرعی  
 در احکام شرعی

غالی



الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ  
 تَعَالَى وَإِنَّمَا الْكَلْبُ مِنَ الْأَعْمَالِ الْغَائِبِينَ  
 فَأَلَمَ أَنْ مَرَّصَ الظَّاهِرَ مُوجِبَ الْعُسْرِ  
 آدَاءَ الْأَحْكَامِ أَوْ كَذَلِكَ مَرَّصَ الْإِطْلَاقَ  
 أَيْضًا مُوجِبَ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ  
 الشَّرْحُ الشَّرْهِيَّ لِإِبْطَالِ رُسُومِ النَّفْسِ  
 الْأَمَّارَةِ وَتَرْفَعُ هَوَاجِجَهَا مَوْجِي النَّفْسِ  
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ يُعَدُّ عَلَى طَرَفِي الْقَبِيضِ  
 فَذَلِكُمْ يَكُونُ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ  
 كَيْسَلٌ وَجُودُهُ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ  
 الْهَوَايِ يَقْدَرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَهَى الْهَوَايِ  
 كَلِمَتُهُ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلَامُهُ  
 بَعْضُ الصَّوْفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِي  
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاصْلُهُ أَنَّ كَلَامَهُمْ  
 إِنْ لَمْ يَكُنْ مُطَابِقًا لِتَحْكَامِ الشَّرِّ يُعَدُّ  
 قَلْبًا اِعْتِبَارًا لَمْ أَصْلًا فَكَيْفَ يَصِحُّ لِحْجَةُ  
 وَالْقَلْبِيدِ فَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْمُحَبَّةِ وَالْقَلْبِيدِ  
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشُّدَّةِ كَمَا وَافَقَ  
 أَقْوَالَ لَهُمْ مِنْ كَلَامِ الصَّوْفِيَّةِ الْقَبْلِ وَمَا  
 نَحَا لِقَوْمٍ لَا يَقْبَلُ عَلَى أَنَا لِقَوْلِ الْأَخْتِيَارِ

برشته كان آنچه بخوانی ایشان را بان  
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر  
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر  
 موجب عسر و ارا حکام است همین مرض  
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه  
 شریعت عزرا برای ابطال آن من رسوم نفس  
 آماره و ازاله هواجس آن وارد شده است  
 پس هر نفس و متابعت شریعت بر طرفین  
 نقیض اندک جرم وجود آن عسر میل باشد بر جرم  
 هوائی نفس پس با ندادن عسر هر نفس موجود  
 و آسوده شود و چون هوائی نفس با تکمیل نفس  
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و آن کلام بعضی  
 از صوفیه در نفسی اختیار یا ضعیف آن که سابقا  
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق با حکم  
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس  
 حجیت و تقلید را چگونه منزه و شایان حجیت  
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس  
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال  
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است  
 غیر مقبول صحیح لهذا گوئیم که صوفیه

شرح الشرح الشریح  
 شرح الشرح الشریح  
 شرح الشرح الشریح

شرح الشرح الشریح  
 شرح الشرح الشریح







الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ  
 نَعَالِي وَإِنَّمَا الْكَيْفِيَّةُ الْأَهْلُ الْفَاشِعِينَ  
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ  
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ  
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ  
 الشَّرْحُ الشَّرْهِيَّ الْإِطَالِ رُغْمَ النَّفْسِ  
 الْأَمَّا فِي تَرْفَعِ هَوَاهُ فَمَوْجِي النَّفْسِ  
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرْهِيَّةِ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ  
 فَلَا جَرَمَ بِكَوْنِ وَجُودِ ذَلِكَ الْعُسْرِ  
 دَلِيلًا عَلَى وَجُودِ هَوَاهُ النَّفْسِ فَيَقْدَرُ وَجُودُ  
 الْهَوَاهُ بِقَدْرِ الْعُسْرِ فَإِذَا انْتَفَى الْهَوَاهُ  
 كَلَيْتَ انْتَفَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَإِنَّمَا كَلَامُهُ  
 بَعْضُ الصُّوْفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَفْيِ  
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاحْتَلَمْنَا أَنَّهُ كَلَامُهُمْ  
 إِن لَكُم مِثْقَالُ مِطَاقٍ بِالْأَحْكَامِ الشَّرْهِيَّةِ  
 فَلَا اغْتِبَارَ كَذَا أَصْلًا فَكَيْفَ يُعْتَمَدُ لِلْحُجَّةِ  
 وَالتَّقْلِيدِ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْحُجَّةِ وَالتَّقْلِيدِ  
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ  
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوْفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا  
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَا نَقُولُ أَنَّ الصُّوْفِيَّةَ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان  
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر  
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر  
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض  
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه  
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس  
 آماره و ازاله هواجس آن وارد شده است  
 پس هواس نفس و متابعت شریعت بر طرف  
 تقیض اندل اجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر  
 هواس نفس پس باندازه عسر هواس نفس موجود  
 دانسته شود و چون هواس نفس با کفایت  
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و اما کلام بعضی  
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا  
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم  
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس  
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت  
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس  
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال  
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است  
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

در بیان این که عسر و آزار احکام است

در بیان این که عسر و آزار احکام است



المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير  
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا  
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف  
 ويعلمون أن بقية الخلاف مع الشريعة  
 ناشية عن ضعف في الحال فخلل فيه  
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة  
 الحقة وإنما خالف الشريعة دليل  
 الزندقة وعلامة الإلحاد غاية ما في  
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام  
 مخالف للشريعة ناشية عن الكشف  
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو  
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح  
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالمسحوق  
 ويصرف عن ظاهره فإن كان الشك في  
 العمل ويصرف عن الظاهر

مستقيم الأحوال از شریعت تجاوز میکنند  
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در  
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند  
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است  
 از ضعف حال و اختلال بال و نه مخالفت  
 شریعت حقه اصلاً نه بود باطله  
 خلاف شریعت دلیل زندقه است  
 و علامت الجاه و غایب مافی الباب  
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف  
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال  
 و سکر وقت صادر شد معذور است  
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید است  
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح  
 حل کرده شود و از ظاهر خود منصرف  
 زیرا که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتابت المراسم

هذا ما كتبت في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى  
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صد و ریانت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت



















در این وقت در این مناجات و معنی تراحت مطلق نماند بر کعبه

می آید و ارواح ایشان بفراموشی نفوس و مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اندر هر  
 از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی متکبران ذر است گشته است مدد بر روح میرسد روح را بواسطه  
 آن امداد و تاسبت خاصه بطولب پیدا میگرداند و آرام این بر گواران بیباوات است و تکلیف  
 در ادای حقوق بندگی و طاعات پس خروج در نهاد ایشان کم است و شوق صعود و در گواران  
 شان قلیل هنوز مبتدعت است چندان وقت ایشان لایح است و کمال اتباع سنت پدید  
 بصیرت شان ممکن لاجرم حد بد بصیرت نرسد و در چنین می بینند که نزدیکان در انصاف آن جز  
 هر چند عروج کمتر دارند اما نورانی اند و بنور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و جلیل  
 القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کار سماع میکند و نور است  
 اصل از عروج کفایت می بخشد جامع مقلدان اذ اهل سماع و وجد که عظیم شان این بزرگواران و اوقات  
 نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از خود گویند عشاق و محبت را منحصر در نفس و وجد  
 میدانند و طائفه دیگر از منتهمان آنانند که بعد از قطع حساب سیرالی آمد و تحقیق به بقایا باشد  
 ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلب انجذاب کشان کشان می برند و در وقت  
 آنجا از سیراپت ممنوع است و تشکیه ایشان را غیر جائز و عروج محتاج با موعود نیستند سماع و غیر  
 در شگفتای غلبت ایشان با نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه بان عروج انجذاب  
 به نهایت نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه تاسبت آن سرور علی بن ابی طالب  
 و کمال کلمات و القیات از مقامیکه مخصوص بان سرور است حکایه الصلوات و الخیر فی نفسیه می آید  
 این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است آنطاب نیز از مقام نصیب ندارند از محض فضل بر روی  
 بجز کلمات این نوع و اصل نهایت نهایت را عالم باز گردانند و نور است سنیان باحواله نمایند  
 نفس در مقام بندگی فرود می آید و روح او بخرج نفس متوجه جناب مقدس است اوست که جامع کمال است  
 قوتی است و عادی تکلیفات طلبیه و اعتقایی بالقلب همتان انصاف ایشان در کلمات و علوم مقامات  
 نورسند

نوعی است از جناب  
 و تاسبت است اصل  
 مدد بر روح میرسد  
 روح را بواسطه  
 آن امداد و تاسبت  
 خاصه بطولب پیدا  
 میگرداند و آرام  
 این بر گواران  
 بیباوات است و  
 تکلیف در ادای  
 حقوق بندگی و  
 طاعات پس  
 خروج در نهاد  
 ایشان کم است  
 و شوق صعود  
 و در گواران  
 شان قلیل  
 هنوز مبتدعت  
 است چندان  
 وقت ایشان  
 لایح است و  
 کمال اتباع  
 سنت پدید  
 بصیرت شان  
 ممکن لاجرم  
 حد بد بصیرت  
 نرسد و در  
 چنین می  
 بینند که  
 نزدیکان  
 در انصاف  
 آن جز  
 هر چند  
 عروج  
 کمتر  
 دارند  
 اما  
 نورانی  
 اند و  
 بنور  
 اصل  
 منور  
 و در  
 همان  
 مقام  
 شان  
 عظیم  
 دارند  
 و جلیل  
 القدر  
 اند  
 ایشان  
 را  
 احتیاج  
 بسماع  
 و وجد  
 نیست  
 عبادات  
 ایشان  
 را  
 کار  
 سماع  
 میکند  
 و نور  
 است  
 اصل  
 از  
 عروج  
 کفایت  
 می  
 بخشد  
 جامع  
 مقلدان  
 اذ  
 اهل  
 سماع  
 و وجد  
 که  
 عظیم  
 شان  
 این  
 بزرگواران  
 و اوقات  
 نیستند  
 خود  
 را  
 از  
 عشاق  
 می  
 گیرند  
 و ایشان  
 را  
 از  
 خود  
 گویند  
 عشاق  
 و محبت  
 را  
 منحصر  
 در  
 نفس  
 و وجد  
 میدانند  
 و طائفه  
 دیگر  
 از  
 منتهمان  
 آنانند  
 که  
 بعد  
 از  
 قطع  
 حساب  
 سیرالی  
 آمد  
 و تحقیق  
 به  
 بقایا  
 باشد  
 ایشان  
 را  
 جذب  
 قوی  
 عنایت  
 می  
 فرمایند  
 و بقلب  
 انجذاب  
 کشان  
 کشان  
 می  
 برند  
 و در  
 وقت  
 آنجا  
 از  
 سیراپت  
 ممنوع  
 است  
 و تشکیه  
 ایشان  
 را  
 غیر  
 جائز  
 و عروج  
 محتاج  
 با  
 موعود  
 نیستند  
 سماع  
 و غیر  
 در  
 شگفتای  
 غلبت  
 ایشان  
 با  
 نیست  
 و وجد  
 و تواجد  
 را  
 با  
 ایشان  
 کار  
 نه  
 بان  
 عروج  
 انجذاب  
 به  
 نهایت  
 نهایت  
 مرتبه  
 مکن  
 الوصول  
 میرسد  
 و بواسطه  
 تاسبت  
 آن  
 سرور  
 علی  
 بن  
 ابی  
 طالب  
 و کمال  
 کلمات  
 و القیات  
 از  
 مقامیکه  
 مخصوص  
 بان  
 سرور  
 است  
 حکایه  
 الصلوات  
 و الخیر  
 فی  
 نفسیه  
 می  
 آید  
 این  
 نوع  
 وصول  
 مخصوص  
 طائفه  
 افراد  
 است  
 آنطاب  
 نیز  
 از  
 مقام  
 نصیب  
 ندارند  
 از  
 محض  
 فضل  
 بر  
 روی  
 بجز  
 کلمات  
 این  
 نوع  
 و اصل  
 نهایت  
 نهایت  
 را  
 عالم  
 باز  
 گردانند  
 و نور  
 است  
 سنیان  
 باحواله  
 نمایند  
 نفس  
 در  
 مقام  
 بندگی  
 فرود  
 می  
 آید  
 و روح  
 او  
 بخرج  
 نفس  
 متوجه  
 جناب  
 مقدس  
 است  
 اوست  
 که  
 جامع  
 کمال  
 است  
 قوتی  
 است  
 و عادی  
 تکلیفات  
 طلبیه  
 و اعتقایی  
 بالقلب  
 همتان  
 انصاف  
 ایشان  
 در  
 کلمات  
 و علوم  
 مقامات  
 نورسند











بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تراست تمیزی که فوق العرش  
 ترا متمیز می شود و نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم ارفاح است چه عرش محمد و حجت  
 و متفک است العباد است عالم ارفاح ماورای عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در  
 مکان نمیگنجد و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در فهم فیندازد که روح از تو بعید است مست  
 و دور دراز در بیان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتب با وجود لامکانیت  
 برابر است ماورای عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با خجاستی متوانی دریافت طائفه از صوفیه که نیز  
 روحی رسیده اند و فوق العرش از در یافته اند تمیز الهی بکاشانه تصور نموده اند و علوم بسیار  
 آن مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار درین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح  
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیداشد بود اما چون عنایت  
 خداوندی جل شطآنه از آن ورطه گذرانده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه  
 اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است  
 و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو  
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا  
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام  
 فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطت صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم  
 عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدوست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است  
 اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه  
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات  
 چون حقیقی که چون را بوسه ایداره نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد  
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار درین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیداشد بود اما چون عنایت خداوندی جل شطآنه از آن ورطه گذرانده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطت صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدوست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات چون حقیقی که چون را بوسه ایداره نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن











اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن  
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک  
 نفع ذریکے نعام و لیلۃ اولاً و آخراً و الصلوة والسلام و العقیقۃ علی رسولہ صلی اللہ علیہ  
 و آله اکسب ارباباً

کتاب دوم صد نو و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صد و ریانت در بیان آداب ضروریہ مریدان و رفع بعضی شبه ایشان  
 و بیان ایشان بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْبَنَّا بِالْاَدْبَابِ النَّبَوِیَّةِ وَهَدَانَا  
 بِالْاِخْلَاقِ الْمُنْطَقِیَّةِ عَلَیْهِ وَعَلَى اِلٰهِ الصَّكَاوَاتِ وَاللَّسَّکَیْمَاتِ اَمَّنَّا وَ اَمَلْنَا مَا بَدَا لَنَا مِنْهَا  
 این راه از دو حال عالی نیستند مریدان یا مراد اگر مراد اندک طوبی لهم برآه انجذاب و محبت ایشان  
 را کشان کشان خواهند بود و بطلب اعلی خواهند رسانید و هر آویس که در کار شود متوسط یا بیستوی  
 تعلیم شان خواهد شد و اگر زبانی واقع شود و متمسکین خود میگردان و بان مواخذہ خواهند کرد و اگر بهر  
 ظاهر احتیاج باشد داشته باشد بسمی ایشان بان دولت و ولایت خواهند فرمود با جمله عنایت  
 ازلی جل جلاله متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بسبب کشان ایشان را کفایت  
 خواهند کرد و اللہ یحب الی من یستأذنه و اگر مریدان کشان بے توسط پر کمال مکمل شود  
 است پیرے باید که بدولت جذبہ و سلوک مشرف شده باشد و سعادت فنا و بقا مستعد  
 گشته و سیر الی اللہ و سیر فی اللہ و سیر عن اللہ بالمد و سیر فی الاشیاء باللہ را با انصرام رسانید  
 و اگر جذبہ او پر سلوک او مقدم است و تبریت مراد ان مرفی شده که تبریت احم است کلام او  
 دواست و نظر او شفا حیای و لها سے مرده بتوجه شریف او منوط است و نازکی جانها سے  
 قسره بالنیفات لطیف او مر بوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود ساکب مجذوب  
 بچشم منتقم است و تبریت ناقصان از دنیاست آید و متوسط او بدولت فنا و بقا میرسد آسمان

موتی اللہ امرانی  
 در بیان آداب ضروریہ مریدان  
 و رفع بعضی شبه ایشان  
 و بیان ایشان



نسبت بعرض آمد فرود به ورنه بس عالیست پیش خاک تود به و اگر عنایت خداوندی بحل  
 سلطانان طالع را بن طور پیر کامل مکمل دلالت فرمودند باید که وجود شریف او را مقسم داند و خود  
 را تمام با وسایر و سعادت خود را در مصیبت او داند و تفاوت خود را در خلاف مصیبت او  
 شناسد با جمله هوائے خود را تابع رضائے او سازد و زخم نبویست علیک و علی الصلوات  
 والسلامات آتت آتھا و آتتکم لکن یومئذ من احدکم یحییٰ و یحییٰ ھو اذ یبعث الیٰ جنتہ  
 و یداند که رعایت آداب صحبت و معاملات شرائط از ضروریات این راه است تا راه این آداب  
 و استغاده مفتوح گردد و بدین وسیله لا ینجیة للصلیة و لا لثمن اللجلیس بعضی از آداب  
 و شرائط ضروریہ در بعضی بیان آورده می شود بگوش هوش باید شنید بدانکه طالب باید  
 که روع دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر خود سازد و با وجود پیر بے اذن او بنوازد  
 و اذکار نیز در او در حضور او بغیر و التفات ننماید و بکلیت خود متوجه او نشیند حتی که بذر  
 هم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند نقل کرده اند از  
 سلطان این وقت که وزیرش پیش او ایستاده بود اتفاقاً درین اثنا آن وزیر التفات بجا  
 جانم خود کرده بنده آن را بدست خود راست می ساخت درین حال نظر سلطان بر آن وزیر افتاد  
 دید که بغیر او متوجه است بزبان عتاب گفت که این را منضم نیستی و آنکه تو وزیر من باشی و در حضور  
 من به بنده جامه التفات نمائی باید اندیشید که هر گاه وسائل و بنای و نیت را آداب و قیقه در کار  
 و مسائل وصول الی اللہ برابر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و در جمیع  
 این ایستد که سایه او بر جامه او بار سایه او افتد و بر صلائے او پائند و در مشورتش او طهارت  
 کند و بظروف خاصه او استعمال نکند و در حضور او آب نخورد و طعام تناول ننماید و کسے  
 سخن نکند بلکه متوجه احدی سے نگردد و در غیبت پیر در جانب که اوست پا راز نکند و مذاق این  
 با بنیاد از دو چیز چه از پیر صابر شود و از اصواب داند اگر چه بطاهر صواب نماید او پیر چه میکند

طالع من این است  
 سلطانان طالع را بن طور پیر کامل مکمل دلالت فرمودند باید که وجود شریف او را مقسم داند و خود را تمام با وسایر و سعادت خود را در مصیبت او داند و تفاوت خود را در خلاف مصیبت او شناسد با جمله هوائے خود را تابع رضائے او سازد و زخم نبویست علیک و علی الصلوات والسلامات آتت آتھا و آتتکم لکن یومئذ من احدکم یحییٰ و یحییٰ ھو اذ یبعث الیٰ جنتہ و یداند که رعایت آداب صحبت و معاملات شرائط از ضروریات این راه است تا راه این آداب و استغاده مفتوح گردد و بدین وسیله لا ینجیة للصلیة و لا لثمن اللجلیس بعضی از آداب و شرائط ضروریہ در بعضی بیان آورده می شود بگوش هوش باید شنید بدانکه طالب باید که روع دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر خود سازد و با وجود پیر بے اذن او بنوازد و اذکار نیز در او در حضور او بغیر و التفات ننماید و بکلیت خود متوجه او نشیند حتی که بذر هم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند نقل کرده اند از سلطان این وقت که وزیرش پیش او ایستاده بود اتفاقاً درین اثنا آن وزیر التفات بجا جانم خود کرده بنده آن را بدست خود راست می ساخت درین حال نظر سلطان بر آن وزیر افتاد دید که بغیر او متوجه است بزبان عتاب گفت که این را منضم نیستی و آنکه تو وزیر من باشی و در حضور من به بنده جامه التفات نمائی باید اندیشید که هر گاه وسائل و بنای و نیت را آداب و قیقه در کار و مسائل وصول الی اللہ برابر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و در جمیع این ایستد که سایه او بر جامه او بار سایه او افتد و بر صلائے او پائند و در مشورتش او طهارت کند و بظروف خاصه او استعمال نکند و در حضور او آب نخورد و طعام تناول ننماید و کسے سخن نکند بلکه متوجه احدی سے نگردد و در غیبت پیر در جانب که اوست پا راز نکند و مذاق این با بنیاد از دو چیز چه از پیر صابر شود و از اصواب داند اگر چه بطاهر صواب نماید او پیر چه میکند











































اینکه در این کتب که در این کتاب است

در حقیقت بقدره بکلی بصورت محضه از دریا می آید همان بر شجره بلبل بصورت گشودن و نجات کرده اند چون  
 به چون تصور کرده اند چون آرم گرفته اند مانند را به مانند خیل نموده از بی مانند مانند که در این  
 احوال جامع که تعلق را میان تنه چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان است  
 نام نکرده و تشنگان آرم بسلب گرفته به ارباب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا مطلق  
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب رسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون  
 می انگارند اگر با شرف غیر صحیح ایشان را معذورند و در این حقا و قاطعاً مواخذه نمایند زیرا که در کتب  
 آن کسیتا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق  
 در این راه راه خانه شدی بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر  
 کرد که کعبه است و با شرف گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و اهلان کعبه معلوم ساخته  
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست  
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب  
 است که هر چند بطلب سیده است اما غیر طلب بطلب ندانسته است از حال مخطی که قدم در راه  
 طلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه طلب و  
 فایده کعبه کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال  
 خود را به شرفی واقف اخلق کشیده اند و بعلت تقصیر خویش استعداد بسیار از استعداد آن  
 را ضایل ساخته اند و شوی بر وقت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و  
 قاصداً و اضلاً اکتفا انا مشاء این میل کمال و این نوع وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان  
 به سبب نرسیده و پیشتر است زیرا که بتندی و متهمی در صورت جذب متیار کنند و بطاهر و عشق و محبت  
 استسوی اگر صفت الحقیقت با یکدیگر شناختند نماند و احوال یکدیگر را هم در گریه است  
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در آمدند هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در این حال

اینکه در این کتب که در این کتاب است  
 در حقیقت بقدره بکلی بصورت محضه از دریا می آید همان بر شجره بلبل بصورت گشودن و نجات کرده اند چون  
 به چون تصور کرده اند چون آرم گرفته اند مانند را به مانند خیل نموده از بی مانند مانند که در این  
 احوال جامع که تعلق را میان تنه چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان است  
 نام نکرده و تشنگان آرم بسلب گرفته به ارباب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا مطلق  
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب رسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون  
 می انگارند اگر با شرف غیر صحیح ایشان را معذورند و در این حقا و قاطعاً مواخذه نمایند زیرا که در کتب  
 آن کسیتا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق  
 در این راه راه خانه شدی بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر  
 کرد که کعبه است و با شرف گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و اهلان کعبه معلوم ساخته  
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست  
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب  
 است که هر چند بطلب سیده است اما غیر طلب بطلب ندانسته است از حال مخطی که قدم در راه  
 طلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه طلب و  
 فایده کعبه کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال  
 خود را به شرفی واقف اخلق کشیده اند و بعلت تقصیر خویش استعداد بسیار از استعداد آن  
 را ضایل ساخته اند و شوی بر وقت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و  
 قاصداً و اضلاً اکتفا انا مشاء این میل کمال و این نوع وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان  
 به سبب نرسیده و پیشتر است زیرا که بتندی و متهمی در صورت جذب متیار کنند و بطاهر و عشق و محبت  
 استسوی اگر صفت الحقیقت با یکدیگر شناختند نماند و احوال یکدیگر را هم در گریه است  
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در آمدند هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در این حال

در خیال لغات است هر چه بتندی و متهمی



بحقی است براسه حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مقام است  
 صوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحیل می شود و چون در طریقه علیّه نقش بندیه جذب بر  
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این قسم تحیل و این  
 نوع توهم بسیار است و شمس را هم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و اگر حال  
 سیر و قطع منازل سلوک و طریقه مساکب سیرالی امدد می انگازند و آن تقلبات خود را مجذوب  
 مساکب میدانند بخاطر فایز و زیارت که نقره چینی زشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و فرق بین  
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص تمیز هر یک از دیگری و فرق در میان جذب بتدریج جذب  
 مفتی و حقیقت مقام تحیل و ایشاد و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد تحقیق الحق و تبیین  
 ابطال و کفر که قلبی مومن - قشعرت فیله یحسین که فیضه سبحانه و هو سبحانه که  
 استیل و بعضی اهل حق و نعم الکریم این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول  
 در بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه متعلق بسلوک اورد و خاتمه بیان  
 بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را در استن آنها کثیر المنفعت است مقصد اول  
 بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکر و هر چند جذب تجوی داشته باشد و از بر راه که مستجاب شوند  
 و اهل جگر که از باب قلوب اند بے سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمیتوانند گذشت و بمقلب قلب  
 پیوسته انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصلی  
 چه نفس با روح درین مقام مرتجع است و ظلمت با نور درین معامله مختلط بالکلیه و صیقلی بر مقام قلب  
 بر آمدن و بمقلب قلب پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس  
 از بڑے توجیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست تا دم  
 که این هر دو فی الحقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی متصور  
 نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طریقه مساکب سیرالی امدد و تحقق سیر فی امدد

مقصد اول  
 در بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه متعلق بسلوک اورد و خاتمه بیان  
 بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را در استن آنها کثیر المنفعت است مقصد اول  
 بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکر و هر چند جذب تجوی داشته باشد و از بر راه که مستجاب شوند  
 و اهل جگر که از باب قلوب اند بے سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمیتوانند گذشت و بمقلب قلب  
 پیوسته انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصلی  
 چه نفس با روح درین مقام مرتجع است و ظلمت با نور درین معامله مختلط بالکلیه و صیقلی بر مقام قلب  
 بر آمدن و بمقلب قلب پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس  
 از بڑے توجیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست تا دم  
 که این هر دو فی الحقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی متصور  
 نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طریقه مساکب سیرالی امدد و تحقق سیر فی امدد

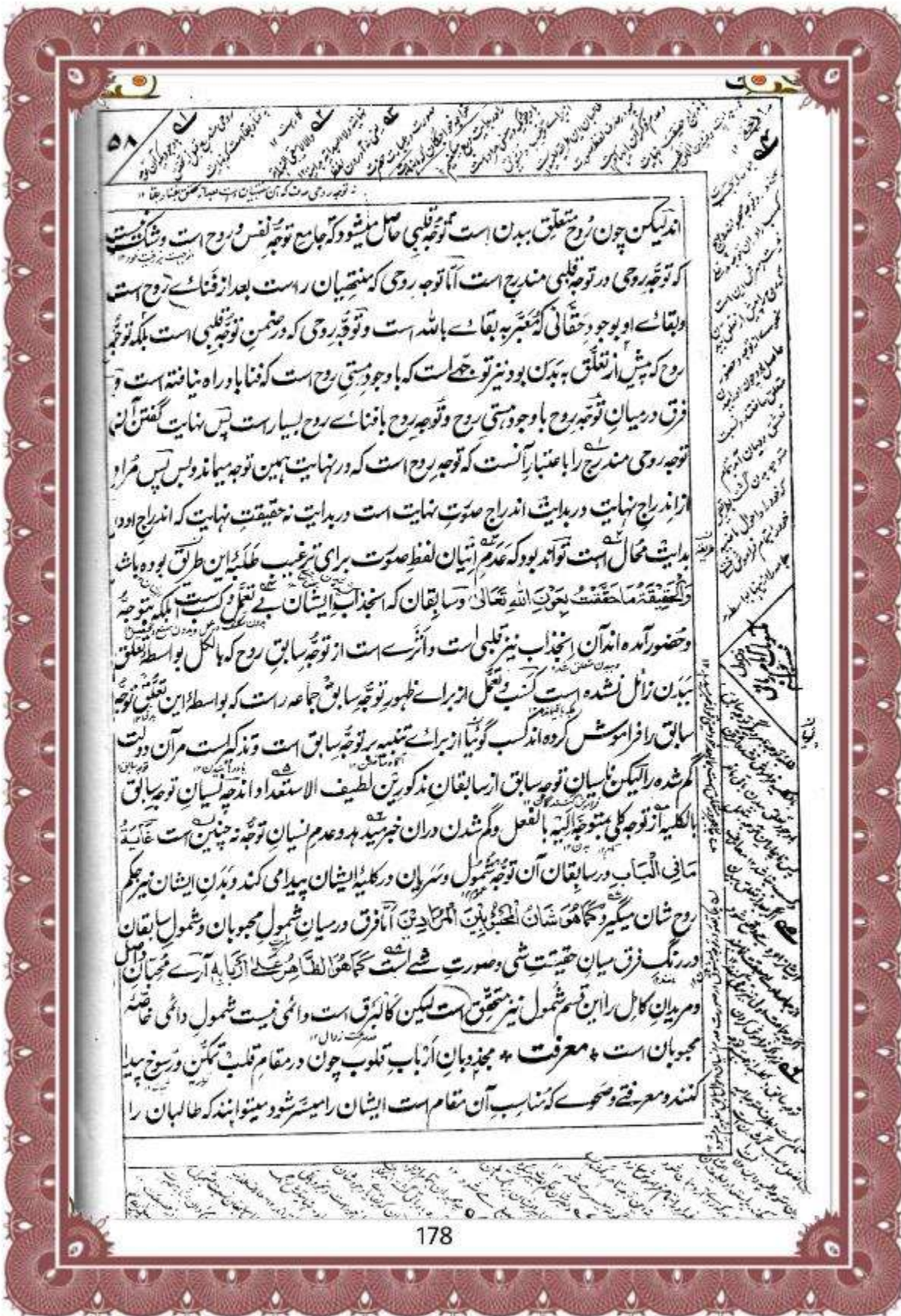












۵۸  
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت  
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت  
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت

اندریکم چون روح متعلق بدن است مگر قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست  
که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است اما توجه روحی که منتصبان راست بعد از فتنه روح است  
و بقائے او بوجود حق تعالی که تعبیر به بقائے بالله است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه  
روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است و  
فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فتنه روح بسیار است پس نهایت گفتن آن  
توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس هر  
از اندراج نهایت در بدایت اندراج صورت نهایت است و در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در  
بدایت محال است تواند بود که عدم ایشان لفظ صورت برای ترغیب طمأنینه این طریقی بوده باشد  
و الحقیقت ما حقیقت یعون الله تعالی و سابقان که اسباب ایشان است تعلق و نسبت بلکه توجه  
و حضور آمده اند آن اسباب نیز قلبی است و آنست که از توجه سابق روح که با کل بوسیله تعلق  
سابق را فراموش کرده اند کسب گویا از برای تنبیه بر توجه سابق است و مذکور است مر آن دولت  
گرفته را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند چه نسیان توجه سابق  
بالکلیه از توجه کلی متوجه الیه بالفعل و کم شدن در آن خیر میسر بود و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب  
سافی الاسباب در سابقان آن توجه شمول و سران در کلیه ایشان پیدا می کند و بدن ایشان نیز حکم  
روح شان میگیرد و حکامه شان نظیر بدن الکریم است اما فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان  
در رنگ فرق میان حقیقت شمی و صورت شمی است که کما هو الظاهر کما انکابه آرسه محبان  
و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالتیق است و ائمی نیست شمول دائمی حقیقت  
محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلبوب چون در مقام تلبوب ممکن و رسیدن پیدا  
کنند و معرفتی و صحیح که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و می توانند که طالبان را

توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت  
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت  
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت  
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت  
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت  
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت  
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت  
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت  
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت  
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت



فائده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلائی حاصل شود هر چند از ایشان کمال  
 نرسد چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و گیر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است  
 که از ناقص کمال نیاید اما فایده ایشان هر قدر که باشد بیش از فایده آریاب سلوک است هر چند بنیابت  
 سلوک برین وجه جذب منتصیان پیدا کنند اما بقام تلکشان را بطریق سیرین الله را بگذرود و نیاید و با  
 چه منتهی غیر مرجع بعالم بر یکجمله افاده ندارد چه او را بعالم نسبتی و کجی نماند اما فایده تواند نمود و شیخ متقد  
 را که برین مکتب گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو  
 جهت روح و نفس حقیقی و افرگرفته است از جهت روح از فواید استفاده میکند و از جهت نفس با وجود  
 خود فایده می نماید زیرا که او را توجیه حق سبحانه و تعالی با توجیه خلق جمع شده است که روح کلام حقایق دیگر نیست  
 پس فایده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شایعین ازین برزخیت برزخیت زمین اخلق و اسحق میخوانند  
 و شیخ برین مکتب را جامع بین تشبیه و التزم میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است  
 لایق مقام شیخی که بنیابت آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبت افوار روح  
 سنج است و همان اندراج منشاء شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر  
 جدا است پس ناما شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنها هم صحت است که مناسب مقام دعوت است <sup>هذه</sup>  
 و شیخ کمال را چون در مقام قلب فردی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم میدانی کند و واسطه  
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت  
 دارد و توجیه را از ایشان دریغ نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه تسلی باشد نیز نصیب بدست آورده  
 است لاجرم راه افاده هر دو کساده است بلکه گوئیم که کسیت افاده مجذوب شکر منکرن بیش از کسیت افاده  
 منتهی مرجع است و کسیت افاده منتهی زیاد از کسیت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مرجع را هر چند  
 بعالم نسبت پیدا شده است اما در صورت است فی الحقیقت مبداء است منصف بزرگ اصل است  
 و بابت یاد و این مجذوب است مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است و باقی است

این کلام را در مقام  
 برزخیت و در مقام  
 قلب و در مقام  
 روح و در مقام  
 نفس و در مقام  
 افرگرفته و در مقام  
 حقیقی و در مقام  
 کسیت و در مقام  
 کسیت افاده و در مقام  
 کسیت منتهی و در مقام  
 کسیت منصف و در مقام  
 کسیت مبداء و در مقام  
 کسیت اصل و در مقام  
 کسیت باقی است























بعضی چون فیضی و صاحب کمال

پس تا چارین فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان  
گفت یا تقیه بصفه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید  
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی  
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد  
و حیکیه هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تامی خود آن شان باقی بیگردد  
تخلف فانی در صفت که تمام از خود نمے بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر همان صفت  
در ظل آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از رجوع بقا  
بشرفیست این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود بر آمده است و با و بسخت باقی گشته درین محل  
و موعود باشد بخلاف در صورت فناے صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن  
است از اینجا تواند بود و احتما نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت در جو از رجوع و اصل عدم  
چه از آن واقع است حق است که اگر محیست محفوظ است از خود و الی و نخط است و همچنین است  
تکلیف نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناے او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند  
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محیست عین و اثر در  
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال ظل آن  
بسیار ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی  
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند  
از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و الحق ما سحقت باعدک است  
حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ  
حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر مخالفت و شهودی  
در دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی را فانی فی السد بنا میگفت  
و باقی را باقی باسد بنا میگفت  
مطلق فانی و باقی میتوان  
گفت یا تقیه بصفه یعنی فانی  
در صفت علم یا باقی آن صفت  
پس تا چار فناناے محمدیان آید  
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج  
محمدی چون بجایست یون است  
و شیون را با عالم هیچ مناسبتی  
نیست چه عالم ظل صفاتست  
نه ظل شیون پس فناناے سالک  
شانه مستلزم فناناے مطلق  
او باشد و حیکیه هیچ بقاے  
وجود سالک و اثر او نماند  
و همچنین بر تقدیر بقا تامی  
خود آن شان باقی بیگردد  
تخلف فانی در صفت که تمام  
از خود نمے بر آید و اثرش  
زایل نیگردد و چه وجود سالک  
اثر همان صفت در ظل آن  
پس ظهور اصل ماحی و جو  
ظل باطل نباشد و بقا با ندره  
فنا است پس محمدی از رجوع  
بقا بشرفیست این باشد و از  
خوف روزه محفوظ چه او یکی  
از خود بر آمده است و با و  
بسخت باقی گشته درین محل  
و موعود باشد بخلاف در  
صورت فناے صفاتی که خود  
در اینجا بواسطه بقاے اثر  
وجود سالک ممکن است از  
اینجا تواند بود و احتما  
نیکه در میان مشایخ قدس  
الله تعالی امثال حضرت در  
جو از رجوع و اصل عدم  
چه از آن واقع است حق است  
که اگر محیست محفوظ است  
از خود و الی و نخط است  
و همچنین است تکلیف نیکه  
در زوال اثر وجود سالک  
بقا از فناے او واقع است  
بعضی بزوال عین و اثر قائل  
گشته اند بعضی دیگر بزوال  
اثر را جانزند است تا اند  
حق درین باب نیز تفصیل  
است اگر محیست عین و اثر  
در که میسازد و غیر او را  
اثر زوال نمے شود چه صفت  
که اصل اوست باقی است پس  
زوال ظل آن بسیار ممکن  
نباشد اینجا و تبقیه است  
باید است که مراد از زوال  
عین و اثر زوال شهودیست  
وجودی چه قول بزوال  
وجودی مستلزم الحاد و  
زدنقه است و جماعه ازین  
طائفه زوال وجودی تصور  
کرده اند از زوال اثر  
ممکن گریختند و آن را  
الحاد و زندقه دانستند  
و الحق ما سحقت باعدک  
است حجاست که با وجود  
قول بزوال وجودی بزوال  
عین نیز قائل گشته اند  
چه حکم بزوال عین وجود  
در رنگ حکم بزوال اثر  
مستلزم الحاد و زندقه  
است با جمله زوال  
وجودی در عین و اثر  
مخالفت و شهودی در  
دو ممکن بلکه واقع  
لیکن مخصوص محمدی  
مشرب است پس محمدیان  
تمام از قلب می آیند و  
بقلوب



می پیونددند از تعلق احوال از اندوخته توفیق با سواسه بالکلیه در روز دیگر از چون وجود آنها را نگه  
 است و تعلق احوال تقدیر وقت شخصی از مقام قلب ندارد چه وجود آنها و تعلق احوال از نسبت  
 متوجه حقیقت با سواسه قلبیه است پس شهود و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایا به وجود کس  
 آیت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت  
 اگر ساکن از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رت اوست برسد و آنکه آن  
 هم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک گردد و فانی اندر آن صورت گفتن نیز درست است همچنین  
 است بقایان مرتبه پر تحسین فانی اندر آن هم باعتبار آنست که آن مرتبه افولی است از مراتب  
 سایر آفتیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر  
 سلوکشان مقدم است و جماعه را در آثار فاضله منازل سلوک جذب حاصل میشود و همیشه را به تنازل  
 سلوک میسر می شود اما آنچه جذب بر غیر مقدم جذب میجوینان راست و باقی اقسام همچنین تعلق دارد  
 سلوک همچنان عبارات اوسط مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک همچون  
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوحده وجود و مانند آن از احاطه  
 و سرمان و رعیت و انیه بجز به تقدم یا متوسطه است است سلوک خالص جذب به نسبتیان با مثال  
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین همچنین را نیز بعلوم مناسبت توحید وجود است  
 نیست هر جایان حق الیقین به مقام مناسبت از باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان  
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی نشان فرموده اند که چون کار طایب بجز به برسد بعد از آن  
 را به بر همان جذب است و پس یعنی احتیاج به توسط راه دیگر ندارد و جهان جذب کافی است اگر این  
 جذب بجز به سیر فی السداده نموده اند سبب کافی است اما لفظ راه برست فانی این اراده است چه بعد  
 از سیر فی السداده نیست که در قطع آن محتاج بر راه بر باشد همچنین جذب به تقدم هم را در نیست  
 چنانکه تنها در از عبارات است پس ناچار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بطلب

سه میحضرت امام که را و سلوک کشد بانکه نامهم

سه فایده از تعلق احوال  
 می پیونددند از تعلق احوال  
 است و تعلق احوال تقدیر وقت شخصی  
 متوجه حقیقت با سواسه قلبیه است  
 آیت است پرده مطلوب همان قدر است  
 اگر ساکن از راه سلوک غیر متعارف  
 هم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک  
 است بقایان مرتبه پر تحسین فانی  
 سایر آفتیه معرفت سلوک انواع است  
 سلوکشان مقدم است و جماعه را در  
 سلوک میسر می شود اما آنچه جذب  
 سلوک همچنان عبارات اوسط مقامات  
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود  
 و سرمان و رعیت و انیه بجز به تقدم  
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا  
 نیست هر جایان حق الیقین به مقام  
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی  
 را به بر همان جذب است و پس یعنی  
 جذب بجز به سیر فی السداده نموده  
 از سیر فی السداده نیست که در قطع  
 چنانکه تنها در از عبارات است پس







قال في الرسالة القشيرية ولا زلت اجد على علم قال في وقت لا يصحني فيه غير في وقت الشكر من على ان يخطه الله  
كان اذا دخل منزله من دخله ثلثه اجزاء جزء الله وجزء لاهله وجزء لنفسه وفي يوم السلطان عليه الصلاة والسلام ان كنت  
تحدثكم ان بيت يعطى وفي بعض هذه العيوب بنظر الكتب بتمكده الصريحة فكيف في المسئلة

في مع الله وقت مراد وقت نه اين تجلي برقي است نير را که اين تجلي در حق آن سرور که بادشا  
مراد است علي الصلوة والسلام و اني است بلکه نوعي از خصوصيت درين تجلي و اني است  
که آن سبيل قلت واقع است مگرا لا يتحقق عليه لانه بايه معرفت شايخ قدس الله تعالي  
اشهر لهم و در بيان حديث في مع الله وقت لا يصحني فيه لانه مقرر است و لا يتحقق مع  
قواطع اندخته جمع از وقت وقت ستم مراده نموده اند و جمع ديگر بگذرت وقت قابل گشته اند  
و حق آنست که با وجود استمرار وقت و وقت نادر نيز تحقق است حکما بغير اشاره اليه انما و نيز اين  
صحيح است آن وقت نادر در وقت او از نماز است و همانا که آن سرور علي الصلوة والسلام در حديث  
قد عني في الصلوة بان اشارت فرموده است وايضا آن سرور فرموده علي الصلوة والسلام و لا يتحقق  
اقرب ما يكون العبد من الترتب في الصلوة وقال تبارك و تعالي و انصرت اقدوت پس در هر  
وقت که قرب آهي جگشانه بيشتر است گنجايش غير دران وقت متعني تر است و نيز بعضي از شايخ قد  
الله تعالى اشهر لهم فرموده است و از قوت حال خود و استمرار آن چنين خبر داده است حيث قال  
تعالى في الصلوة كما اني قبل الصلوة قال لا تصلي الا بعد ان تذكركم بل التمس انما ذكره يعني انما اذا  
كلا شتم لانه بايد و آنست که استمرار وقت تحقق است سخن در آنست که با وجود استمرار حالت نادره  
هم واقع است بانه جمع را که بر گذرت وقت اطلاع نداده اند يعني آن قابل گشته اند و جمع ديگر را  
که ازان مقام بهره داده اند بان اعتراف نموده اند و بحق كس را که بظنيل اخضرت علي الصلوة  
و الصلوة و نيز جمعيت دادماند و از دولت قرب آن شيرين ارزاني داشته اند اقل قيل انه قد  
الله سبحانه و تعالي كرمه بخصيت اين هذا المقام من محمدي عليه السلام و الله الصلوة و الصلوة  
معرفت مستهيبان از باب صفات و علوم و معارف مجذوبان نيز ديگند و از دولت شريف  
هر دو شان نيز كينگ چه هر دو از از باب قلوب اند خاكيه مسافلي كباب از باب صفات از تقابل  
اطلاع اند بخلاف مجذوبان وايضا از باب صفات بواسطه سلوك و عروج بفضول قرب بيشتر دارند

منه و انما اشارت فرموده است  
و نيز بعضي از شايخ قدس الله تعالي  
اشهر لهم و در بيان حديث في مع الله وقت لا يصحني فيه لانه مقرر است و لا يتحقق مع  
قواطع اندخته جمع از وقت وقت ستم مراده نموده اند و جمع ديگر بگذرت وقت قابل گشته اند  
و حق آنست که با وجود استمرار وقت و وقت نادر نيز تحقق است حکما بغير اشاره اليه انما و نيز اين  
صحيح است آن وقت نادر در وقت او از نماز است و همانا که آن سرور علي الصلوة والسلام در حديث  
قد عني في الصلوة بان اشارت فرموده است وايضا آن سرور فرموده علي الصلوة والسلام و لا يتحقق  
اقرب ما يكون العبد من الترتب في الصلوة وقال تبارك و تعالي و انصرت اقدوت پس در هر  
وقت که قرب آهي جگشانه بيشتر است گنجايش غير دران وقت متعني تر است و نيز بعضي از شايخ قد  
الله تعالى اشهر لهم فرموده است و از قوت حال خود و استمرار آن چنين خبر داده است حيث قال  
تعالى في الصلوة كما اني قبل الصلوة قال لا تصلي الا بعد ان تذكركم بل التمس انما ذكره يعني انما اذا  
كلا شتم لانه بايد و آنست که استمرار وقت تحقق است سخن در آنست که با وجود استمرار حالت نادره  
هم واقع است بانه جمع را که بر گذرت وقت اطلاع نداده اند يعني آن قابل گشته اند و جمع ديگر را  
که ازان مقام بهره داده اند بان اعتراف نموده اند و بحق كس را که بظنيل اخضرت علي الصلوة  
و الصلوة و نيز جمعيت دادماند و از دولت قرب آن شيرين ارزاني داشته اند اقل قيل انه قد  
الله سبحانه و تعالي كرمه بخصيت اين هذا المقام من محمدي عليه السلام و الله الصلوة و الصلوة  
معرفت مستهيبان از باب صفات و علوم و معارف مجذوبان نيز ديگند و از دولت شريف  
هر دو شان نيز كينگ چه هر دو از از باب قلوب اند خاكيه مسافلي كباب از باب صفات از تقابل  
اطلاع اند بخلاف مجذوبان وايضا از باب صفات بواسطه سلوك و عروج بفضول قرب بيشتر دارند

که در تمام صفات مع نير



















**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**